قال الله تعالیٰ کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون

الحمد لله والمنة که درین ایام سعید و اوقات حمید

رساله رابعه و عجاله نافعه رساله مفیده و مقاله سدیده جدیده در جواب رساله مشهوره
اکبرآبادیه حلیه خامه فیض شمامه علامه وحید فهامه ارشد سلاله محققین
اطائب مشهور مشارق و مغارب مقدام ادبا مقدام خطبا [illegible]
الناصحین حاوی فروع و اصول نقاد معقول و منقول حقایق پناه دقایق آگاه
مزن مطر سحاب هامر شاعر ماهر الوحید الاوحد الفقیه المعتمد الثقة الثبت لطائف الربانی
العالم العلیم العلامة الصمدانی البری عن کل شین و مین جناب آقا سید
ناصر حسین صاحب جونپوری لا زال کاسمه ناصر الدین و عضداً
شریعة جده و تبة المعصومین از اجب ارشد و اوثق
تلامذه نور شعشعانی بحر العلوم ثانی جناب
قبله و کعبه سید علی محمد صاحب
دام ظله ظلیلاً ما
رتل القرآن
ترتیلاً

باهتمام خیرخواه مومنین سید عابد علی مالک و مهتمم مطبع اثنا عشری

در مطبع حسینی اثنا عشری واقع لکهنو طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل من السماء ماءً طهوراً فاجری علی الارض
انهاراً و بحوراً و بشر المومنین الابرار بشراب کاسٍ کان مزاجها
کافوراً و اوعد المشرکین الانجاس بعذاب الیم فصاروا قوماً
بوراً و ارسل نبیه محمداً مبشراً و هادیاً و نوراً صلی الله علیه و
آله الطیبین الطاهرین الذین جزاهم باعمالهم الصالحة جزاءً موفوراً
اما بعد روزی از روزها حسب کشش آب و دانه وارد بلده اکبرآباد شدم هنگام
اقامت حبیب شفیق نخبة الاحباب مولوی سید محمد صاحب که یکی از رؤسا و سرآمد
آن دیار اند رساله در ابطال نجاست کفار بنظر حقیر آورده طالب جواب شدند
چون آنجا بوجه تقالیب ادوار زمان و نیرنگی چرخ گردان از عزیزان و اعوان
و احباب وطن دور افتاده بودم و از ضیق معاش خون در جگر داشتم نوبت تحریر

جواب نه آمد فامّا بعد مرور یک ماه چون بمساعدت بخت بوطن رسیدم چند کتب

احادیث و تفاسیر و فقه و اصول مثل روضهٔ کافی و وسائل و مجمع البیان

و تفسیر ملا محمد تقی و بیضاوی و مدارک و شرح کبیر و ضوابط و شرح معالم الاصول

وغیره فراهم آورده مستنداً بالله باوجود تشتت خاطر جواب رسالهٔ مذکوره که مؤلف

آن سراسر تلمیع بکار برده بود نوک زیر قلم بقید رقم نمودم و چون در جواب هر فقره

مستفیض و خورده گیری الفاظ و عبارات طول انگاشتم لهذا از ان وادی عطف

عنان نموده اشهب خامه را بجولانگاه اهم الامور تاختم و مناسب دیدم که اوّل تمام

و کمال عبارت رساله را نقل نموده بعد آن بر و فقرات نا صواب مستفتی حوالهٔ

قلم نمایم امید از ناظرین آنکه از چشم انصاف ببینند و اعتساف را دخل نه فرمایند

وعلی الله التوکل و به الاعتصام **قال** از انجا که درین روز ها بحث نجاست کفار

طول کشیده و رسالهای چند که در جواب استفتای لندن تحریر در آمده اند کافی

و شافی نبوده اند و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم درین باب از کتاب و اخبار

و اجماع استدلال فرموده اند از ان اطمینان قلب و انکسار خصم نمیشود و حقیر بنظر

استفاده و رفع خدشات نه بغرض هواهای نفسانی و حصول برارت از تکلیفات

وجوه ترجیح عدم نجاست عینیه کفار عرض می کند و مترصّد که از مجتهدین حامی ملت

و دین زاد الله شرفهم جوابی دریابد که موجب طمانیت قلب باشد و علمای مذهب

جعفری اعلی الله مقامهم در باب نجاست کفار استدلال که به کتاب و اخبار

واجماع فرموده اند از ان جمله آیهٔ کریمهٔ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا بوده است و از لفظ نجس و تفریع
فلا یقربوا و شهرت عمل اصحاب و تایید بعض اخبار و رجحان خلاف عامه نجاست
عینیه مصطلحه شرعیه قرار داده اند و معنی مذکور مجاز است و بقول شاذ و نادر بعد
اثبات حقائق شرعیه حقیقت است و باتفاق اهل لغت و جمهور فقها لفظ نجس بمعنی
مستقذر که اعم است از نجاست شرعیه حقیقت می باشد و بمعنی نجاست مصطلحه مجاز
و در صورت ثبوت حقائق شرعیه مشترک و بهر حال برای ثبوت معنی نجاست
شرعیه وجود قرینه ضروریست پس دعوی تبادر خلاف ظاهر خصوص در زمان شارع و زمن ائمه
علیهم السلام و نیز بعد از زمن ائمه علیهم السلام و زمن متشرعین و آنهم از فرقه خاص اعتباری ندارد
و اگر بمعنی متبادر می بود بعض علمای متقدمین که قریب بعصر ائمه علیهم السلام
و ماهر محاورات عرب و اهل زبان بودند چرا قائل بطهارت یهود و نصاری
و لو کراهةً شده اند و چرا جمله اهل اسلام عرب این تبادر را در نیافتند و بران عمل
نکردند و هرگاه عند الامامیه نیز معنی مصطلح متفق و مجمع علیه نبوده ثبوت تبادر
و معروفیت کجا و اگر تبادر فرض کنیم تاهم برای معنی شرعیه محتاج بقرینه می باشد
لانه مجاز پس این آیهٔ کریمه هرگز واضح الدلالة و منصوص المعنی و متبادر المراد
درین باب نیست که بعد قرینهٔ خارجیه بر نجاست عینیه کفار بران استدلال کرده
شود و اگر تفریع فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ را برای این معنی مصطلح قرینه

فرض کنیم کما ادعاه محقق النجفی تبعاً للسید صاحب الریاض وتبعه بعض فضلاء العصر
فی جوابه المطبوع جوابش اینست که نجاست دو معنی دارد یعنی حکمیه غیر متعدیه و عینیه
متعدیه وحصر آن بجهت حکم عدم دخول در معنی آخر ممنوع چه ممانعت دخول و قرب
مساجد جنب و حائض و نفساء هم بوده است و اگر وجود نجاست عینیه کفار
باعث امتناع دخول مسجد فرض کرده شود درست نمی آید بانیوجه که دخول نجاست
یابسه که متعدی نمی باشد بمسجد عند الامامیه باکی نیست و علاوه ازین جائز است
که زن مستحاضه بعد غسل استحاضه بمسجد رود و داخل جماعت شود و ظاهر که آن
مستصحب النجاست می باشد پس اگر تفریع فلا یقربوا برای اثبات نجاست
عینیه کفار کافی بود چرا ادخال نجاست یابسه بمسجد که باجماع فرقه حقه جائز است
حرام نشد و دخول جنب چرا حرام شد و در آیه کریمه اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ
وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ الخ
از رجس که مرادف نجس است باوجود تفریع فاجتنبوه نجاست عینیه انصاب و
ازلام که متعدی باشد قرار نداده اند و نیز تفریع مذکور متعلق فقط بعدم تقرب
مسجد است امتناع مباشرت آنها ازان بلا دلیل دیگر متیقن نمیشود و تفریع مذکور
درحقیقت مفسر معنی نجس است که دران آیه کریمه مراد بوده و آیه کریمه یَجْعَلُ اللّٰهُ
الرِّجْسَ عَلَى الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حسب تحریر صاحب مدارک دلالت بر نجس
عینی بودن کفار نمی کند پس لائح میشود که باعث تاویل آیه کریمه و اطراح اخبار

صحیحه واله علی الطهارة صرف عمل اصحاب و شهرت مین العلماء و اطباق فتاوی
اکثر علماء بوده است کما هو الظاهر من کلام بعض الاعلام لیکن اینهم کافی نیست
زیرا که در حقیقت وجود اجماع که حجت باشد متحقق نیست فقط اطباق فتاوی
و آراء علماء را اجماع قرار داده اند اجماع که حجت است بی دخول معصوم عند الامامیه
صورت نمی پذیرد اگر صد هزار کس بغیر شمول معصوم برامری متفق الرای باشند
اجماع نیست که قابل استدلال باشد و اگر اتفاق چند کس کاشف قول معصوم
باشد اجماع میباشد که حجت است و یکی از ادلهٔ اربعه باید که همچو اجماع محقق و محصل
باشد نه منقول چه در اجماع منقول مثل اخبار کلام در صحت و ضعف و تعادل و
ترجیح می رود و در بعض مسئله مجتهدی ادعاء اجماع منقول میفرماید و دیگرے
تسلیم نمیکند پس بنظر باید که فی زماننا علماء متاخرین بلکه بعد شیخ مفید علیه الرحمه
بعض متقدمین مثل سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس وغیرهم علیه الرحمه که درین
مسئله مدعیان اجماع بوده اند دعوی اجماع محصل میفرمایند یا قائل اجماع منقول
بوده اند اگر گفته شود که دعوی اجماع محصل فرموده اند درست نمی آید چه همچو دعوی
در زمان غیبت امام علیه السلام محال است کما نبّه علیه صاحب المعالم و اگر دعوی
اجماع منقول است فائده نمی بخشد چه آن مثل اخبار است و اگر بگویند که این اجماع
منقول با انضمام عمل علمای سلف بمنزلهٔ اجماع محصل میباشد تسلیم کرده نمیشود
مگر در صورتیکه علمای اواخر مائة ثالثه و اوائل مائة رابعه که با اصحاب ائمه یا تبع

تابعین ہمعصر بودند در تصنیفات خود دعوی اجماع و عمل اصحاب قاطبۃ بلا خلاف
کردہ باشند و این مشکل ست چه ظاهر ست که تا زمان شیخ مفید علیه الرحمه بلکه بعد آن
نیز میان علمای متقدمین در باب نجاست اہل کتاب که از روی کتاب الله منصوص
المشرک اند اختلاف بود چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در مسائل غریبه و تلمیذش
شیخ الطائفه در نهایه قائل بکراہته مواکلہ یہودی و نصرانی بودہ اند و اختلاف
علمای دیگر در کتب مبسوطه مرقوم ست و تا حال ذکر آن در کتب متاخرین موجود
کسی مجال انکار آن ندارد و چنین اختلاف موجب اختلاف معنی نجس ست که تمسک
میباشد و شہرت نجاست که بعد زمان شیخ مفید علیه الرحمه بلکه بعد ابن جنید علیه الرحمه
بوده است استدلال بران درست نمیشود اولاً باین وجه که قول همه ها اجتهادی
بوده است و عدم دخول معصوم علیه السلام پر ظاهر و ثانیاً باین وجه که سالہا
بسبب جلالت شان شیخ اکثر علمای مسلک شیخ در اکثر مسائل اختیار کرده اند
و کمتر باجتهاد خود عمل فرموده اند و ازین جهت شهرت اکثر احکام منقول بوده است
و حالانکه مبدء شهرت فقط قول شیخ بوده است و بس پس همچو شهرت در حقیقت
شهرت نیست قول مجتهدی ست کما نبه علیه الشهید الثانی فی درایه و سیطه
فی المعالم و عجب نیست که از ان وقت این مسئله نجاست کفار که از شیخ مفتی به
بود اگر چه در بعض کتب بکراہیت قائل شده میان امامیه چنان شهرت یافت
که معمول بخاص و عام شده است اہل علم نظر احتیاط و کراہیت اجتناب کرده اند

و بر عوام حقیقت این اجتناب که آیا بنظر کراهیت است یا حرمت ظاهر نشده و آخر
الامر ضروری و از خواص شیعه متصور شد و بظاهر هیچ شیوع ممکن که در عالم بسیار
یافته شود و استدلال بر هیچ شیوع چنانکه فاضل نجفی باتباع استاد خود فرموده است
مفید یقین بلکه مفید ظن هم نیست کما قال و علیه الرجال والنسوان والبله والصبیان
بل یعد من ضروریات مذهبنا الخ و علاوه ازین بعد شیخ مفید علیه الرحمه این شهرت
متفق علیه نیست شیخ الطائفه در نهایه سور اهل کتاب را مکروه نوشته است و صاحب
الشرائع در کتاب اطعمه و اشربه اختلاف نجاست جمیع اصناف کفار را بلفظ اشهر
الروایتین ظاهر فرموده است و تاویل این کلام بانیکه اشعار بخلاف العامه بوده
است قابل التفات نمی باشد چراکه همانجا روایت مرویه امامیه را بیان فرموده اند
و نیز کسی از شراح شرایع هیچ تاویل نفرموده است و خلاف ابن جنید و ابن
ابی عقیل علیه الرحمه اظهر من الشمس است و آنچه تاویل کرده اند که ابن ابی عقیل قائل
بعدم انفعال ماء قلیل بنجاست بوده اند و ابن جنید بر قیاس عمل میکردند مفید مدعا
نیست ابن ابی عقیل صرف نسبت سور یهود و نصاری حکم کرده اند کما هو نظیر
جواهر الکلام و حکم شان بالعموم نسبت جمله نجاسات بلکه کفا نیست اگر حکم عدم
نجاست سور بجهت عدم انفعال ماء قلیل بود از نجاسات عشره چرا تخصیص یهود
و نصاری فرموده اند این تخصیص دلالت میکند برین که سور یهود و نصرانی
را بجهت عدم نجس بودن یهود و نصرانی نجس ندانسته اند و اکثر علما حواله و استناد

قول ابن جنید علیه الرحمه در اکثر مسائل و احکام فرموده اند درین مسئله خاص
قول ابن جنید علیه الرحمه بحسب عمل شان بر قیاس مرفوض بحیه طور متوالی شد
و شهید ثانی رح در مسالک بلفظ کیف یصح الاجماع نسبت جمله کفار دعوی اجماع را
مقبول ندارند و تضعیف دلائل نجاست فرموده اند و سید سند در مدارک بعد
ذکر ادله طرفین بنسبت اخبار نجاست ارشاد کرده اند که صراحةً بکراهیة دلالت میکند
و با وصف این قول مصرّح شان قول لم یفتوا به بل رجحوا ما هو مذهب المشهور
قابل قبول نمی باشد و آنچه گفته اند که بعض متقدمین و متاخرین قائل بطهارت
اهل کتاب معلوم النسب اند و خلاف معلوم النسب قادح اجماع نیست درست نمی آید
چراکه اتفاق فتاوای علماء متقدمین و متاخرین بذاته اجماع نیست لاشتراک دخول
المعصوم فیه کما مرّ آرے اجماع درین معنی اصطلاح جدید فقهاست لیکن هرگاه
اختلاف یک عالم هم باشد بایمعنی هم مجمع علیه نخواهد بود و در صورت اختلاف
چند علماء دعوی اتفاق جمله علماء چگونه صحیح میتواند شد خصوص درحالیکه تصنیفات
جمله علماء موجود نبوده اند فان عدم الوجدان لا یدل علی عدمه و بعد فرض
و تسلیم اتفاق اکثر علماء در شهرت عظیمه تقلید بحو شهرت ضروری نیست و آنچه گفته اند
که بحکم اصل خذ بالمجمع علیه بین اصحابک ودع الشاذ النادر
و مهما امکن رعایت قول مشهور ضروری است این در صورتیست که دلیل رجحان
بجانبے نباشد اکثر احکام بین المتقدمین مشهور بودند مجمع علیه و خلاف آنها

شاذ بود و متاخرین قول شاذ را باین کثرت اختیار کردند که همین شاذ بعده
مشهور شد و نیز متقدمین خلاف اکثر علما در بعض مسائل متفرد بودند نظیر همچو مسائل
یکی بحث انفعال و عدم انفعال آب چاه بنجاست است اساطین علما و اجلاء
فقها مثل سیدین و شیخ الطائفه و غیر علیهم الرحمه قائل بانفعال بودند و دعوی
اجماع برین داشتند دوم تثلیثه غسلات یدین در وضو است که شیخ رح در مقنعه و سید
علم الهدی در انتصار و شیخ الطائفه در تهذیب و استبصار و محقق ابو القاسم در معتبر
و مختصر نافع و علامه در منتهی و مختلف و قواعد و ارشاد و تحریر و تذکره و شهید در
ذکری و لمعه و در جمل و عقود و اشاره و مراسم و سرائر تثلیثه غسلات را مستحب نوشته
اند و در غنیه و وسیله و مهذب و سرائر و مبسوط و انتصار سید مرتضی رح دعوی اجماع
درین باب فرموده اند بلکه شیخ در استبصار دعوی نفی خلاف بین المسلمین فرموده
است کما هو مصرح فی الجواهر و سوم طهارت جلود میته است که شیخ صدوق ابن
بابویه رح تنها قائل بآن بوده اند چهارم جواز تعکیس غسل یدین در وضو پنجم
نجاست مخالف مذهب امامیه که علم الهدی فقط قائل بآن بوده اند ششم
انفعال ماء قلیل که درین باب ابن عقیل متفرد بوده اند و کم من شاهد علیه
یطول بذکره الکلام متاخرین در باب نجاست آب چاه و غسلات یدین در وضو
بهیچ وجه خلاف متقدمین مسلک اختیار فرمودند و شیخ الطائفه و علم الهدی
و غیرهم رح در باب طهارت جلود میته و نجاست غیر امامیه خلاف اصل و خبر معلوم

مسلک شاذ و نادر چرا اختیار فرمودند پس از انیہمہ ہویدا است کہ اجماع منقول
محتاج تعادل و ترجیح مثل خبر واحد میباشد بکامر آنفاً و اتفاق علمار غیر از تائید
رای فائدہ دیگری نخشند و ممکن است کہ در صورت علم بدلیل و قرینہ مرجح خلاف
آن جائز باشد و ہمین است حال در مسئلہ عدم ثبوت نجاست عینیہ کفار کما سیاتی انشاء اللہ
ہرگاہ نظر میکنیم بہ اخبار اہلبیت علیہم السلام از روی کتب موجودہ حاضرہ مثل
مدارک و مسالک و حبل المتین و جواہر الکلام و مجمع البیان اخبار نجاست و طہارت
کہ صحاح و غیر مقدوح بودہ اند در تعداد قریب ہمدگر اند بلکہ اخبار طہارت زیادہ اند
احادیث ثبوت نجاست بحسب اختلاف کتب سہ یا چہار بودہ اند اول صحیحہ علی بن
جعفر است روی از جناب امام موسی کاظم علیہ السلام ۔ انہ سالہ عن رجل اشتری
ثوبا من السوق للبس لا یدری لمن کان ہل یصلح الصلوۃ فیہ قال
ان اشتراہ من مسلم فلیصل و ان اشتراہ من نصرانی فلا یصل
فیہ حتی یغسلہ دوم حسنہ یا موثقہ سعید اعرج است انہ سئل ابا عبد اللہ
عن سور الیہود و النصاری فقال لا سوم صحیحہ محمد ابن مسلم است قال
سالت ابا جعفر عن آنیۃ اہل
الذمۃ و المجوس فقال لا تاکلوا
فی آنیتہم و ما من طعامہم
الذی یطبخون و لا فی آنیتہم التی

بعد ذکر آنیہ در اینجا در فقرہ آخر باز ذکر آنیہ قابل
لحاظ است و اگر ہر دو آنیہ ہا نسبت اضافت تملیکی و ملابسے
فرق کردہ شود نجاست آنیہ ہای ثانیہ بحیث خمر خواہد بود
نہ سور و درین صورت عدم مطابقت جواب با سوال

یشترون فیها الخمر چہارم از محمد بن مسلم عن احدہما قال سالتہ عن رجل صافح
مجوسیا قال یغسل یدیہ ولا یتوضاء این حدیث در مدارک وجواہر نیست
مگر در حبل المتین و در حبل المتین باوجود قاعدہ والتزام ضبط وتعداد زیادہ ازین
چہار حدیث حدیثی دیگر نیست وآنچہ جناب سید علی محمد دام فیوضہ در جواب این
مسئلہ کہ بقالب طبع درآمدہ دوسہ اخبار حمام وغیرہ زیادہ ازین تحریر فرمودہ اند
بقول خودشان ضعیف ومقدوح بودہ اند - و از احادیث عدم ثبوت نجاست
عینیہ اول صحیحہ علی بن جعفر است انہ سال اخاہ موسیٰ عن الیہودی والنصرانی
یدخل یدہ فی الماء یتوضاء معہ للصلوٰۃ قال لا الا ان یضطر الیہ
دوم صحیحہ ابراہیم ابن ابی محمود است قال قلت للرضاء الجاریۃ النصرانیۃ
تخدمک وانت تعلم انہا نصرانیۃ لا تتوضاء ولا تغتسل من جنابۃ قال
لا باس تغسل یدیہا سوم روایت عیص بن القاسم است انہ سال
عبد اللہ عن مواکلۃ الیہودی والنصرانی قال لا باس اذا کان
من طعامک وسالتہ عن مواکلۃ المجوسی فقال اذا توضاء فلا
باس این حدیث در مختلف الشیعہ و بحث مواکلت کفار است چہارم صحیحہ اسمعیل ابن
جابر است قال قلت قال صلی اللہ ما تقول فی طعام اہل الکتاب فقال
لا تاکلہ ثم سکت ہنیئۃ ثم قال لا ثم سکت ہنیئۃ ثم قال لا تاکلہ ولا
تترکہ یقول انہ حرام ولکن تترکہ تنزہا عنہ ان انیتہم الخمر

ولحم الخنزیر وغیر ازین احادیث این حسنة الکاهلی است کہ در مسالک ذکر
آن کردہ اند قال سال رجل ابا عبد اللہ علیہ السلام وانا عنده
عن قوم مسلمین حضرهم رجل مجوسی وید عونه الی طعامهم فقال
اما انا فلا ادعوه ولا اواکله وانی لاکره ان احرم علیکم شیئا یصنعونه
فی بلادکم و این روایت دیگر ہم در مسالک مذکور کہ قال دخلت علی ابی
عبد اللہ فقلت انی رجل من اهل الکتاب وانی اسلمت وبقی اهلی
کلهم علی النصرانیة وانا منهم فی بیت واحد لم افارقهم بعد واکل من
طعامهم فقال لی یاکلون لحم الخنزیر قلت لا ولکنهم یشربون الخمر
فقال لی کل معهم واشرب از مضامین این ہر اخبار واضح کہ صراحةً دال بر عدم
نجاست عینیہ کفار اند و بہ نسبت اخبار نجاست اقوی وارجح در اخبار نجاست
نہی از استعمال چیزہا کہ وارد شدہ محتمل کہ بوجہ عارض بودن نجاسات باشد
کہ یہود و نصاری و مجوس ازان پرہیز نمیکردند و نمیکنند بلکہ در صحیحہ علی بن جعفر
بالیقین حکم غسل ثوب استحباباً بودہ است چہ در حالت عدم علم حال ثوب وجوب
غسل صورتے ندارد و صحیحہ اسمعیل بن جابر و حسنہ کاہلی موید این احتمال است
وجامع احادیث و رافع اختلاف و قول محقق نخعی شاہد عدل برین معنی است
کہ میفرماید بل ہی اوضح من تلک دلالة بل لولا معلومیة الحکم بین الامامیہ
وظهور بعضها فی التقیه لاتجه العمل بها۔ و مخفی نیست کہ منشاء معلومیت حکم ہمان

شهرت بوده است که ذکرش سابقا رفت و دعوی ظهور تقیه بنسبت بعض اخبار چنانچه
شیخ بهائی ره نیز بنسبت صحیحه علی بن جعفر در حالت اضطرار تقیه را احتمال کرده است
درست نمی آید بدو وجه اولا اینکه چنانکه احتمال تقیه پیدا شد گمان کراهیت نیز
هست و ثانیا نهی اول دلالت میکند برین که وقت ارشاد معصوم موقع تقیه
نبود و احتمال تقیه بنسبت مصلحت سائل ضعیف است چه اضطرار عام است از
تقیه و باوجود عدم موقع تقیه لفظ تقیه بصراحت مذکور نشده و انچه در سکت هنیه
که در صحیحه اسمعیله وارد است احتمال تقیه پیدا کرده اند عرض می کنیم که سکوت دال
بر تقیه نیست غالب که بوجه تامل باحوال سائل بوده است نه برای اظهار تامل
اجتهادی بصورت تقیه و در صورت تقیه احتیاج طول کلام و تفصیل حکم دیگر
از لفظ لا تاکل نبود و در سه حدیث دیگر گنجائش این احتمال نیست و اگر بوجه اختیار
و ترجیح قول نجاست کل اخبار را براه تقیه بالضرورت فرض کنیم کما هو اللازم
من قول النجاسة قباحتی دیگر پیدا میشود که رواة همچو اخبار صحاح از شیعیان ائمه
اطهار و محبان اخیار و عدول اصحاب کبار و شیوخ ابرار بوده اند و اکثر اوقات فیضیاب
صحبت برکت امام علیه السلام میشدند و شریک رنج و راحت و همدرد و همراز بودند
خصوصا علی بن جعفر که قرابت و یکجهتی داشتند و باوجود کثرت معاشرت و مصاحبت
مواضع و مواقع تقیه را نمی دانستند و در جلسه امتیاز دوست و دشمن و مخالف
نمیکردند و بالفرض اگر احیانا کسی از آنها بر حال اهل صحبت مطلع نمیشد و نسبت

مسائل ضروریه که شب و روز مردم با آنها کار دارند خلاف معمول به حکمی می شنیدند
چرا همان وقت یا وقتی دیگر در تخلیه رفع آن خلاف نمیکرد و نمی پرسید که حکم صحیح
چه بوده است و آگهی نشود که امام علیه السلام که هدایت خلق بر ذات با برکاتش واجب
است احباب و اصحاب خاص خود را وقتی دیگر از حال تقیه و مصلحت مطلع نفرماید
که صحیح حکم چنین بوده است و آنچه خلاف این گفته شد بوجه تقیه بود و نقل آن بدیگران
نباید کرد و اگر همچو نیست فائده وجود با جود امام مفقود میشود و اجماع زمان امام علیه
السلام باید که قابل استدلال نباشد چه درین صورت احتمال تقیه نسبت همه
کس میرود و غرض ازین کلام این نیست که عذر تقیه کلیه بیجا است کلام درین است که
هرگاه اقوال خواص اصحاب که بظاهر متناقض باشند و جمع آنها بتاویلی دیگر
غیر از تقیه ممکن باشد چه ضرورست که عذر تقیه پیش آرند و مخالفت طریقه مخالفین لازم
دانند مثلا اینجا که جمع احادیث نجاست و عدمش بتاویل کراهت تنزیهی که در صحیحه
اسمعیل بن جابر پیداست بخوبی ممکن احتمال تقیه چه خوبی دارد و مقبوله عمر ابن حنظله
خذ ما خالف العامه ودع ما وافقهم که مؤید احتمال تقیه و مرجح قول نجاست
دانسته اند خبر احاد است و در صحتش کلام بلکه رؤسای مذهب مثل شیخ مفید ره و دیگر
علما برین قاعده طعن کرده اند کما هو مصرح فی المعالم پس بر همچو خبری حکم در
مسائل کردن خصوص وقتیکه حقائق و ظواهر قرآنی چنانکه در لفظ نجس میباشد
مؤید قول اهل خلاف و وجوه دیگر بترجیح آن موجود باشند چنانکه گذشت بسیا

مستبعد است حقائق قرآنی از یقینیات اند و غلط بودن بر حکم اہل خلاف یقینی
نیست والشک لا یعارض الیقین و حقیقت قرآنی بدون ضم قرائن متنازع فیہ
بر خبث باطن و سوء اعمال و نجاست حکمیہ کفار دلالت میکند و در صورت انتفاء
قرائن حمل بر معنی حقیقی واجب ست و ظاہر کہ در بعض روایات ثابت ست کہ شہر
رمضان سی روزہ میباشد و عامہ خلاف آن قائل اند لیکن بالفعل موافق عامہ
حکم جاریست و ابن عباسؓ قائل بنجاست کفار اند پس اینجا بکدام وجہ مخالفت عامہ
روا داریم و آنجا چرا بموافقت عامہ عمل کنیم و اگر رجوع کنیم بہ شان نزول آیہ کریمہ
انما المشرکون الخ واضح میشود کہ عریان آمدن مشرکین عرب و بیہودگی آنہا
باعث امتناع دخول شان بمسجد بودہ ست نہ نجاست عینیہ شان پس بوجہ ہمچو
شہرت بین العلماء کہ ذکرش سابقاً رفت و احتمال تقیہ ترجیح اخبار نجاست و طرح
و ترک صحاح دالہ علی الطہارت و تاویل آیہ قرآنی از چہ روست وقت معارضہ اخبار
را بر قرآن رد کردہ انچہ مطابق قرآن میباشد قبول میکنند و غیر مطابق را مطروح
این نیست کہ بعد تاویل در قرآن آیہ قرآنی را مطابق یکے از اخبار کنند و معنی
مجازی آیہ قرآن را برائے ترجیح خبرے بسند آرند و مخفی نیست کہ ہرچہ خود
متنازع فیہ بودہ ست صلاحیت آن ندارد کہ استدلال بر آن کردہ شود و قطع نظر
ازین جملہ امور موافق مذہب مشہور از آیہ کریمہ صرف نجاست مشرکین ثابت
میشود نہ نجاست جمیع اصناف کفار و اگر بگویند کہ قائل نجاست مشرکین قائل

نجاست جمیع اصناف کفارست لاقائل بالفصل این قاعده مسلمهٔ اهل اصول میباشد
و مستندی نقلی برای این نیست و قاعده اصل برائت و اصل طهارت معارض
آن میباشد الحاصل آنچه بعد امعان نظر واضح میشود این است که علمای امامیه بر نجاست
کفار دلیلی قوی غیر از شهرت ندارند و بجهت اخذ بالمجمع علیه ترجیح می دهند
حکم نجاست را و برای تائید این در آیات و احادیث تاویل می فرمایند لیکن
دلیلی برین نیست که عمل بر هر شهرت علماء واجب است و آنچه نسبت تقیه شبهات
وارد میشوند مرتفع نشده اند و نیز در صورت رفع شبهات که نسبت شهرت مذکوره
بوده اند دیگر دلائل قویه عدم نجاست عینیه موجود اند یکی از آنها آیه کریمه
طَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ الخ است و بعد ضم ضمائم و قرائن از روی حقیقت
بر طهارت اهل کتاب که در مشرک بودن آنها کلامی نیست دلالت میکند یعنی لغوی
حقیقی طعام خوردنی است و لفظ طعام مطلق وارد شده است و قرائن تقیید متنازع فیه
کالمعدوم و بنا بر قاعدهٔ اصولیه که استعمال مطلق علی الاطلاق اصل و حقیقت میباشد
طعام بر هر فرد شی خوردنی صادق می آید پس لفظ طعام در آیه کریمه شامل است
غذای هر قسم رطب و یابس اهل کتاب الا ما خص بالدلیل القطعی المنصوص فی
القرآن کاللحوم والذبایح و بالمحرمات و تقریر جدید که مولانا آغا سید علی محمد
دام فیوضهم درین باب فرموده اند اینست که (لفظ طعام در کریمه مطلق و عام
مطلق گردیده و در مطلق دو اعتبار است مطلق مقید بقید اطلاق و مطلق مطلق و ظاهر

اطلاق طعام بہمین صنف ثانی اعنی باطلاق در مرتبہ لابشرط شئی است و پر ظاہر کہ
تحقیق آن تحقیق بعض افراد آن ہم میشود و تبقریر دیگر میگوییم کہ طعام اهل الکتاب
حل لکم مثلاً قضیہ مہملہ است پس لاجرم صادق جزئیہ خواہد بود و در حکم بعض
طعامہم لکم و آن اعم است از مدعی و استدلال بدلیل اعم از مدعی وغیر آن خارج
از داب ارباب تحصیل است و بالجملہ استدلال بکریمہ مذکورہ بر مدعی ناتمام خواہد بود
البتہ اگر در آیہ کریمہ لفظی مشعر عموم و اطلاق باشد بمعنی اول پس البتہ حجت بر طہارت
جمیع اطعمہ خواہد بود و اذ لیس فلیس ولعلی لم اسبق بہذا التحقیق فتدبر) درین تقریر
دعوی دو امر است یکی اینکہ طعام در مرتبہ لابشرط شئی میباشد و دوم اینکہ اگر در مرتبہ
لابشرط لاشئی می بود بر مطلب مدعیان طہارت دلالت میکرد این ہر دو خلاف مذاق
اہل منطق و اہل اصول اند و تفصیلش اینکہ در صورت لابشرط شئی قضیہ مہملہ قدمائیہ
می باشد و ہمچو قضیہ در ہر مادہ مساوی جزئیہ نیست مساوی جزئیہ مہملہ متاخرین
میباشد و در مہملہ متاخرین حکم محمول بر ہر فرد موضوع بطریق عموم افرادی علی سبیل
التبادل جاری میشود و مدعی حلت نمیگوید کہ از آیہ کریمہ حلت طعام رطب فقط
ثابت میشود پس دلیل اعم از مدعی نیست و طعام را در مرتبہ لابشرط شئی تصور فرمودہ
و قضیہ را مہملہ قرار دادہ اعتراض کردن خلاف مسلک اہل اصول است اصولی
نص کردہ اند کہ احکام شرعیت بالنفس ماہیت من حیث ہی ہی تعلق ندارند و اگر قضیہ
متعلق مساوی جزئیہ باشد در بحث اطلاق استدلال عموم بالفاظ مطلقہ لغو میشود

در اصل آیهٔ کریمه قضیه مهمله بوده است که در آن حکم بر افراد میباشد و بوجه اهمال
تعیین هیچ فرد نمیباشد حکم موضوع بر هر فرد موضوع علی سبیل البدلیة جاری میشود
وهمین جهت در همچو قضیه عموم علی سبیل التبادل میباشد نه عموم مجموعی که در مسوره
می باشد و همچو قضیه را اهل اصول مطلق میگویند و بوجه همین در ان حکم علی
سبیل البدلیة اصولی این را عام میگویند و در تعریف مطلق گفته اند که هو ما
دل علی شایع فی جنسه بمعنی کونه حصه محتملة لحصص ای
افراد کثیرة واینه دج تحت امر مشترك وهو مفهوم کلی یصدق
علیه وعلی غیره من تلك الافراد کما نص علیه صاحب المعالم
وفی حاشیه ملا صالح و در صورت بشرط لاشی بوجه شرط وحدت ذهنیه
موضوع قضیه طبعیه ذهنیه می باشد و همچو قضیه در اشکال اربعه نتیجه نمی دهد و مفید علوم
نیست وقطع نظر از عدم انتاج در احکام شرعیه مفاهیم ذهنیه موضوع نمی باشند
وماهیت مطلقه و مطلق ماهیت متعلق احکام شرعیه نمیباشد احکام شرعیه تعلق بافراد
دارند پس در مرتبه بشرط لاشی که منافی دخول افراد ست طعام در آیه کریمه چه فائده
می بخشد اگر لفظی مشعر همچو اطلاق می بود آنهم چه فائده می بخشید و علاوه ازین
کسی از اصولیین برای تفهیم اطلاق الفاظ مطلق احتیاج لفظی و علامتی بیان
نموده است اکثر الفاظ نکرات آیات قرآنی را مطلق گفته اند در آیهٔ کریمه
وَاَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ مَاءً طَهُوْرًا و تحریر رقبة لفظ ماء و رقبه طهوریة

جمیع اقسام آب و هر قسم بشر مومن باشد یا کافر مراد گرفته اند و غیر ازین کثر امثله
درین باب در بحث مطلق موجود احتیاج بیان آنها نیست آری ضرورت الفاظ
سور برای دلالت عموم مجموعی میباشد مگر اطلاق و عموم فرق دارد عموم متناول
جمیع افراد است و اطلاق علی سبیل البدلیه بر افراد صادق می آید و اگر چنین
نمی بود بحث مطلق در اصول لغو میباشد بالجمله آیه کریمه بنابر مذاق اهل منطق قضیه
مهمله و بنابر قواعد اصولیه مطلق و مفهوم کلی افرادی مصطلحه اصولیین است و باعتبار
لحوم و ذبایح و محرمات حکم حلت هر فرد طعام علی سبیل البدلیه جاری میشود و مطلب
مدعیان عدم نجاست بخوبی ثابت و دلیل اعم از مدعی نیست - و اگر فرض کنیم
که اهل حجاز گندم را طعام میگویند درین آیه کریمه صرف گندم مراد نیست چرا که
در تفسیر اهلبیت علیهم السلام نسبت این آیه حبوب و بقول هر دو وارد است نه خاص
گندم و حبوب اعم است از گندم و غیره و بقول مغایر است و از لفظ دوم طعام
که درین آیه موجود است اجماعاً طعام هر قسم رطب و یابس پخته و غیر پخته مراد است
پس در یک آیه و یک موضوع و یک حکم دو معنی برای لفظ واحد بلا وجه خاص
مراد گرفتن چه معنی دارد و قطع نظر ازین در قرآن مجید لفظ طعام در پانزده
یا شانزده مقام وارد است و هیچ یکی از آنها موافق اصطلاح اهل حجاز گندم
فقط مراد نبوده است و اگر گویند که چون در تفسیر اهلبیت علیهم السلام لفظ حبوب و
بقول وارد است از معنی بین و ظاهر اعراض میکنیم و تفسیر بالرای جائز نیست -

اولاً میگوییم که از لفظ حبوب و بقول ثابت نمیشود که مراد معصوم صرف طعام خشک
بوده است بمقابله لحوم و غیر لحوم همچو لفظ عام گفتن جاریست و از همچو لفظ پختہ و غیر پختہ
ورطب و یابس همه مرادمی باشد۔ مثلاً اگر طبیبے به مریضے ممانعت گوشت خوردن
میکند و میگوید که گوشت مخور الا حبوب و بقول مریض۔ هرگز از همچو تخصیص خیال
نمی کند که اجازت خوردن حبوب خشک و بقول غیر پخته صرف بوده است بلکه یقین
میکند که استعمال غیر لحوم پخته و غیر پخته ورطب و یابس جائز است و استعمال حبوب
و بقول پخته این قدر شایع بوده است که صرف حبوب خشک و بقول غیر پخته هرگز
نخواهد شد و نخواهد برسید که خشک بخورد یا پخته یا غیر پخته پس لفظ طعام در آیه کریمه
باید که دلالت کند بر رطب و یابس و پخته و غیر پخته نه بر خشک و غیر پخته فقط چه
آنجا همچو حکم بمقابل لحوم وارد شده است کما فی مجمع البیان و ثانیاً اینکه لفظ حبوب و
بقول مطلق در اخبار وارد و غایت الامر من حیث الاستعمال مجمل و استعمال و تبادر
عرف رافع این اجمال می باشد و در تفسیر اهلبیت علیهم السلام لفظی بشعر تخصیص و
تقیید حبوب و بقول یابسه و ناپخته موجود نیست پس باید که حبوب و بقول مستعمله
اهل کتاب رطباً کان او یابساً حلال باشند و ثالثاً اینکه از عنوان آیه کریمه
یعنی اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ ظاهر که حکمی کثیر المنفعت و جدید درباره
امریکه مردم خلاف آن میخواستند و یا اشتباه در آن بود صادر شده است
پس اگر در طعام فقط حبوب یابسه مراد بگیریم حکمی جدید و متعلق امریکه متنازع فیه

باشد نیست و نیز تخصیص اہل کتاب فائدہ نمی بخشد و تاویلات و احتمالی کہ بعض

علماء درین باب فرمودہ اند کافی نبودہ اند و ہرگاہ در تفسیر معصوم چنان احتمال

دیگر ہم پیدا می شود کہ کلام حکیم مطلق غیر مبلغ قرار نیابد چہ ضرور کہ حبوب خشک در

طعام مراد بگیریم و خصوص درین صورت کہ آیہ کریمہ یُرِیْدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ

وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ و حدیث شریعتی سھلۃ و دیگر اخبار مصرح این است

کہ جانب یسر را اختیار کنیم نہ جانب عسر را۔ و آنچہ بعض علماء احتمال منسوخ بودن

این آیہ طعام از آیہ کریمہ اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ فرمودہ اند بدو وجہ غیر

مسلم است اوّل آنکہ از اہل بیت علیہم السلام تفسیر این آیہ وارد شدہ است

نہ ذکر منسوخ شدن آن اگر منسوخ می بود احتیاج تفسیر نداشت۔ دوم۔ منصوص

المعنی باشد نہ متنازع فیہ چنانکہ آیہ کریمہ اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ الخ بودہ است

و اگر بانضمام قواعد اصولیہ عقلیہ اخبار نجاست را ترجیح قرار دادہ اند در آیہ کریمہ

مذکورہ قرینہ مجاز برای معنی نجس پیدا کنند و بگویند کہ این ناسخ آیہ طعام

است صحیح نمیشود چہ درین صورت آیہ ناسخ نیست بلکہ قاعدہ اصولیہ عقلیہ

و علاوہ ازین در مقدم بودن آیہ طعام ہنوز کلام باقی است و مقدم بودنش یقینی نیست

و دلیل دوم آنکہ علم نجاست عینیہ مشرکین از اخبار صحاح ثابت است و حمل آنہا

بر تقیہ بوجوہ مذکورہ غیر صحیح و اصل مقبولہ عمر بن حنظلہ ضعیف و مطعون و مختار آن

بعض علماء در مقام تنازع غیر مسلم و دلیل سوم آنکہ اخبار عدم نجاست عینیہ

مطابق ظاهر قرآن اند وصحیحه اسمٰعیلیه مشعر نهی تنزیهی بصراحت است پس چه ضرور
که احتمال تقیه کنیم و احتمال نهی تنزیهی در مضامین احادیث مشعر نجاست کنیم
دلیل چهارم اینکه قاعده اصولیه توفیق بین الاخبار است که ترک وطرح قول
معصوم لازم نباید وازین قاعده توفیق بین الآیات نیز می شود واختلاف
هر دو آیات قرآنی رفع میشود وانچه گفتیم عدم نجاست مع الکراهة راجح می باشد
دلیل پنجم اینکه از ظواهر وحقائق قرآن عدم نجاست عینیه ثابت میشود ودر خلاف
آن احتیاج تاویل ومجاز وطرح میباشد - دلیل ششم اینکه درصورتیکه موافق
قاعده مشهوره کل اخبار را ساقط کنیم برارت اصلیه مرجح عدم نجاست عینیه است
وآیه کریمه اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ متنازع فیها - دلیل هفتم اینکه حالات و
سیرت رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم مرجح عدم نجاست عینیه بوده اند -
آنحضرت دعوت یهود را قبول وگوشت پخته آنها را تناول فرموده است ونیز
در وقت مباهله باوصف امتناع اصحاب نصاری نجران را نگذاشت که در مسجد
نبوی داخل شوند چنانچه آنها در مسجد نماز کردند واز تحریر حیات القلوب
ودیگر تواریخ احتمال این مباهله قبل نزول سوره توبه واقع شده است رجوع است

خلاصه فی المجال تحقیق چند امور مقصود ست

اولاً اینکه قبل شهرت این مسئله نجاست کفار علما بجهة دلیل نجاست عینیه
کفار مرجح می دانستند -

ثانیاً اینکہ از اواخر مائۂ ثالثہ تا اواخر مائۂ رابعہ بلکہ تا زمان شیخ مفید رح اجماع بر نجاست مشرکین بود یا نہ۔

ثالثاً در ہمچو قسم اجماع بحث عدم قدح معلوم النسب چہ معنی دارد چہ این متعلق باجماع محقق می باشد کہ بزبان معصوم علیہ السلام بودہ باشد نہ بغیر آن۔

رابعاً اینکہ ہرگاہ در اکثر مسائل خلاف ہمچو شہرت نیز علماء عمل کردہ اند اتباع ہمچو شہرت ضروریست یا نہ۔

خامساً اینکہ بمقابلہ ادلۂ نجاست کفار انچہ دلائل عدم نجاست عینیہ آنہا مذکور شدند درست بودہ اند یا نہ وکیف ماکان بمقابلہ ادلۂ مذکورہ ہمچو شہرت عظمیہ چہ حکم دارد آیا اجتناب از کفار کہ متعدی بنجاست باشند لازم میشود یا احوط باین معنی کہ در خلاف آن آثم نمیشود۔

سادساً اینکہ انچہ از روے کتاب وسنت ثابت شدہ نسبت بمشرکین و اہل کتاب یہود و نصاری و مجوس است نہ بہ نسبت کل اصناف کفار پس نجاست کفار بالعموم بچہ دلیل ثابت میشود فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ والصلوٰۃ علی رسولہ الذی اصطفاہ وآلہ الذین ہم سفن النجاۃ بلا اشتباہ

قال المستفتی آیہ کریمہ انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامہم ہذا

اقول لفظ نجس بمعنی مصطلح شرعی خواہ حقیقت قرار یابد یا مجاز بہر دو تقدیر ظاہرش در معنی اصطلاحی محقق و ثابت است و ضرور است کہ برای اثبات این مدعی اقوال علماء پیشین ذکر کردہ آید تا امر حق منجلی و آشکار گردد ملا محمد تقی در تفسیر خود می فرمایند کہ ظاہر متبادر از نجس لغۃً و عرفاً نجاست عینی است مانند نجاست سگ و خوک و حکم بنجاست عینی مشرکان مذہب امامیہ و ابن عباس است زیرا کہ نقل کردہ اند از وکہ گفتہ اعیانہم نجسۃ کالکلاب والخنازیر و مشرک مشتق از اشراک و تعلیق حکم

بر مشتق وال است بر علیت ماخذ اشتقاق پس معنی چنین است کہ مشرکان نجس اند از
جہت اشتراک پس مادام کہ اشتراک باقیست نجاست باقی است والا فلا خلاف
است در اینکہ معنی شرعی اشتراک مطلق کافرست یا کافر غیر کتابی کہ قائل بتوحید
نیست پس اگر معنی مشرک مطلق کافر باشد ثابت میشود بصریح آیہ مذکورہ نجاست عینیہ جمیع کفار
واگر معنی مشرک کافر غیر کتابی باشد ثابت میشود نجاست عینیہ کافر غیر کتابی بصریح آیہ
و نجاست عینیہ کافر کتابی باجماع و روایات اہلبیت علیہم السلام انتہی از عبارات
صاحب تفسیر صاف ظاہر است کہ از لفظ نجاست جز نجاست عینیہ متبادر نیست
و در نجاست اہل کتاب خواہ از آیہ مذکورہ باشد بتقدیر اطلاق مشرک برایشان
خواہ از اجماع و روایات اہل عصمت و طہارت بتقدیر عدم اطلاق مشرک برایشان
شک و شبہ نیست و اطلاق مشرکین بر اہل کتاب در قرآن و اخبار جابجا موجود
قال اللہ تعالیٰ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ وصرح بہا سیدی و استاذی فی الرسالۃ و آیہ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
و آیہ لا تنکحوا المشرکات اعم است اہل کتاب و کفار حربی را و یویدہ ما بعدہ
ولا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا معناہ ولا تنکحوا النساء المسلمات جمیع الکفار
من اہل الکتاب وغیرہم حتی یومنوا و آیہ ولعبد مومن خیر من مشرک
ای عبد مصدق مسلم خیر من حر مشرک کذا فی مجمع البیان و کم لہ من الشواہد

اگر از تفاسیر اہل حق خاطر نشین نشود تفاسیر اہل سنت را معاینہ کنند ابن عباس
کہ حبر امت و رئیس مفسرین بود معنی اصطلاحی یعنی نجاست عینیہ از لفظ نجس مراد گرفتہ
در بیضاوی وغیرہ ذیل این آیہ مذکورست عن ابن عباس ان اعیانهم
نجسة کالکلاب و فخر الدین رازی میگوید و اعلم ان ظاهر القرآن یدل
علی کونهم انجاسا فلا یرجع عنه الا بدلیل منفصل و ابن حجر در فتح الباری
شرح صحیح البخاری در شرح قول ان المؤمن لا ینجس گفتہ تمسک بمفهومه
بعض اهل الظاهر فقال ان الکافر نجس العین وقواه بقوله انما
المشرکون نجس چون اجلۂ علماء خاصہ و عامہ درین آیہ از لفظ نجس نجس العین
متبادر میگیرند پس اگر عقل کسی ادراک نکند قصور علماء چیست علاوہ برینها میگوییم
کہ لفظ نجس مطلق واقع گشتہ و برمیگردد بسوی فرد کامل و شایع و فرد کامل و شایع
نجاست نجاست عینیہ ست چون اہتمام تام در نجاست مشرکین مطلوب ست کما
یدل علیه کلمة الحصر لہذا درین آیہ متبادر نجاست عینیہ کفار خواہد بود نہ نجاست حکمیہ
کما زعمه المستفتی و اما آنچہ گفتہ کہ اگر نجاست عینیہ متبادر و ظاہر می بود علماء متقدمین
و ہمعصر امام علیہم السلام قائل بطہارت نمی شدند الخ سخنی ست لا یعبا بہ اول آنکہ
علماء متقدمین و ہمعصر امام درین مسئلہ خلاف نکردہ اند و آنچہ بظاہر اختلاف در
یک کس مثل عمانی و اسکافی بنظر می آید احتمالات معانی دیگر دارد کما سیجی مفصلاً
و ثانی آنکہ بسیاری از الفاظ و عبارات آیات و احادیث اند کہ فقہا منولیسند

الظاہر منه کگک او المتبادر منه کذا بعضی از فقها دران اختلاف میکنند وبعضے
در صورت اختلاف جمع بین الاخبار میکنند واین اختلاف قادح تبادر وظاہر
آن نمی شود ببینید که مفسرین قران مجید در معنی آیه قرآنی که در سوره نساء واقع
است واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها اختلاف نوشته
اند در ینکه احسن ورد بمثل ہر کدام فرد واجبند یا رد بمثل در سلام واجب واحسن سنت
بعد آن قول اول را از ظاہر آیه ترجیح داده اند ملا محمد تقی در تفسیر مے فرمایند
مشهور آن ست که این آیه برای جواب تحیت مسلمانان است بنابرین اختلاف
ست در ینکه احسن ورد بمثل ہر کدام فرد واجب اند یا رد بمثل در سلام واجب
واحسن سنت وظاہر آیه کریمه مؤید قول اول است عن الصادق علیه السلام.
فی الکافی قال قال رسول الله صلعم السلام تطوع والرد فریضة
انتهی وچنانچه ظاہر آیه کریمه وامسحوا برؤسکم وارجلکم در مسح سر ورجلین
واقع گردیده ولفظ برؤسکم دال بر مسح بعض سر است وخلاف عامه درین ہر
دو صورت ساقط واز درجه اعتبار ہابط گردانیده شد پس ہمچنین ظاہر کریمه
واخبار ائمه مؤید نجاست کفار وخلاف آن ساقط از درجه اعتبار است اگر
ہمچنین اختلاف ابن جنید وابن ابی عقیل که بظاہر مذہب ایشان موہم بعدم
نجاست اسار یہود ونصاری می باشد قادح تبادر ظواہر باشد باید که از نجاست
خمر ہم دست بردار شوند اکابر مفسرین در تفسیر آیه قرآنی یا ایها الذین

امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل
الشیطان رجس را نجس تفسیر کرده اند قال شیخ الطایفه المحقه الناجیه
رضی الله عنه فی تهذیب الاحکام الرجس هو النجس بلا خلاف
انتهی ملا محمد تقی میفرمایند مراد از بلا خلاف بدون مخالفت علماء امامیه است
اگرچه نزد اهل لغت بمعنی دیگر نیز آمده باشد پس بنابرین رجس خبر خواهد بود از
انما الخمر و خبر باقی امور مذکوره مقدر است یعنی آنها قبائح یا حرام اند زیرا که مقصود
بالذات از نزول آیه کریمه حکایت خمر است و سایر متعاطفات بر سبیل تبعیت
و بالعرض مذکور شده اند چنانچه در سبب نزول تصریح شده بنابرین آیه دلالت
بر نجاست خمر میکند انتهی و یوید هذه العبائر ما فسره البیضاوی فی تفسیره الرجس
قذر یعاف عنه العقول و افراده لانه خبر للخمر و خبر المعطوفات
محذوف پس جناب صدوق و ابن ابی عقیل که خلاف این آیه و دیگر
روایات متواتره بر طهارت قائل گشته اند قول ایشان قابل لحاظ و لائق
التفات نیست یا تاویل خواهد بود دستوهم نشود که هر مطلبی و مضمونی که از
آیات متبادر آید عمل بران متیقن خواهد بود بلکه روایات ائمه هدی علیه السلام
که مبین کلام الهی اند باید دید که چه طور است اگر موید آنست عمل بران معین خواهد
شد و اگر مخالف آنست و روایات صحیحه اند کلام الهی ماول عن الظاهر خواهد
شد چنانچه لفظ طعام در آیه کریمه الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین

اگر عام قرار دہند از حنطہ وغیرہ احادیث متکاثرہ واخبار متظافرہ مخصص آن خواہد شد
وظاہر ست کہ عمل بخاص مجامع عمل بالعام میشود دون العکس کما افادہ الاستاذ
مد ظلہ فی الرسالہ ہمچنین آیہ کریمہ اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح
ان تقصروا من الصلوٰۃ ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین
کانوا لکم عدوا مبینا بظاہر جواز قصر نماز ست خواہ واجب باشد خواہ غیر واجب
الا باجماع فرقہ ناجیہ بنا بر روایات صحیحہ از اہلبیت طاہرین مراد از جواز فرد واجب
ست ودیگر از ظاہر آیہ مستفاد میشود کہ در سفر وقتی قصر باید کرد کہ مشتمل بر خوف
باشد لیکن روایات صحیحہ صریح ست بر اینکہ قصر واجب ست ہم در حین خوف وہم
در وقت امن بنا برین شرط از خفتم باعتبار غالب اوقات ست زیرا کہ اکثر اوقات
سفر خالی از خوف نیست سیما در وقت نزول آیہ در حوالی مدینہ مسلمانان را دشمنان
بیدین بودہ اند کہ مضرت بایشان میرسانیدند وایضا ظاہر آیہ دلالت دارد
بر اینکہ در قصر مجرد سفر وانچہ در عرف آنرا مسافر گویند کافیست الا بروایات اہلبیت
علیہم السلام لازم ست کہ مسافت سفر کم از ہشت فرسخ نباشد کذا فی تفسیر ملا محمد تقی
علیہ الرحمہ ودر ما نحن فیہ معاملہ بالعکس ست کہ ہم از ظاہر آیہ وہم از روایات ائمہ
علیہم السلام وہم از اجماع طائفہ محقہ نجاست علینیہ کفار بثبوت میرسد چنانچہ روایات
عنقریب مذکور میشود انشاء اللہ تعالی ملا محمد تقی در تفسیر ارشاد می فرمایند کہ مراد
از طعام غیر ذبائح اہل کتاب ست وغیر طعامی کہ مباشرت بآن کردہ باشد

پس اینها نجس العین اند و تصرف دران حرام چنانچه احادیث از اہلبیت علیہم السلام درین باب وارد شدہ انتہی وقال مولانا الطبرسی فی مجمع البیان اختلف فی نجاسۃ الکفار فقال قوم من الفقہاء ان الکافر نجس العین وظاہر الآیۃ تدل علی ذلک وروی عن عمر ابن عبد العزیز انہ کتب امنعوا الیہود والنصاری من دخول مساجد المسلمین واتبع نہیہ قول اللہ تعالی انما المشرکون نجس الآیۃ عن الحسن قال لا تصافحوا المشرکین ومن صافحہم فلیتوضاء وھذا موافق ماذھب الیہ اصحابنا ان من صافح الکفار ویدہ رطبۃ وجب ان یغسل یدہ وان کانت ایدیہما یابسین مسحہما بالحائط انتہی عبارات کتب معتبرہ را از راہ انصاف ببینید کہ اجلۂ علماء صاف وصریح می نویسند کہ از لفظ نجس متبادر نجاست عینیہ ست پس صاحبان دین و پابندان ملت جناب سید المرسلین را بجز تسلیم چارۂ کار نیست ولکن للاعذار الباردۃ مجال وسیع والحق احق بالاتباع فثبت الحق وزہق الباطل دلیل دیگر تبادر انیست کہ لفظ مشرکین یقیناً وحتماً بالاختلاف بر کفار حربی اطلاق کردہ میشود و در نجس العین بودن کفار حرب شخصی معتد بہ از علماء امامیہ اختلاف نکردہ نہ در زمن ائمہ علیہم السلام ونہ بعد ائمہ مسئلہ معقد اجماع محقق ست بظاہر اگر اختلاف غیر معتد بہ ہست درین ست کہ یہود ونصاری ہم مثل کافر حربی محکوم بنجاست عینیہ اند یا نہ اگر درین آیہ نجس العین مراد نمی بود نجاست کفار حرب

هم نجاست حکمیه می بود وانه خلاف الاجماع قطعاً واگر مستفتی در نجاست
کافر حربی هم شکی دارد باید که اسمار قائلین طهارت را بنویسد تا ادراک کرده
آید که کیست ومحل صحیح آن چیست پس معلوم شد که در آیه کریمه مراد از نجاست
نجاست عینیه معهوده معروفه است خلاف آن غیر ظاهر قطع نظر ازین کسی که
مواقع کلام فصیح را دریافته است میداند که در همچو قصر موصوف علی الصفة صفة
مشرکین مشهوره که نجاست عینیه است مراد خواهد بود لاغیر چنانچه در قول
ان المؤمن لا ینجس صفة مشهوره مومن طهارت مقابل نجاست عینیه
مراد است واما آنچه مستفتی میگوید که بعض علماء متقدمین که قریب العصر ائمه
علیهم السلام بودند وماهر محاورات عرب واهل زبان چرا قائل لطهارت یهود
ونصاری ولو کراهةً شده اند لائق التفات نیست چرا که محتمل است که انشان
اطلاق لفظ مشرک را خاص بر کافر حربی غیر ذمی میدانستند کما ادمانا الیه
سابقاً یا کراهت را محمول بر حرمت قرار میدادند وقول مستفتی که چرا جمله
اهل اسلام عرب این تبادر را در نیافتند قابل مضحکه است هر که ادنی
مس از فهم وادراک داشته باشد خواهد دانست که اهل خلاف که محکوم باسلام
اند اکثر از راه عناد در آیات قرآنی تاویلات علیله پیدا کرده مضامین
سدیده ومتبادره را تبدل کرده اند هم در اصول وهم در فروع باتفاق
علماء امامیه مراد از لفظ ولی در آیه قرآنی انما ولیکم الله ورسوله والذین

امنوا الخ اولی بالتصرف ست ہم از تبادر و قرائن مقارنت تولی خدا المتولی رسول وہم ازاو راک شان نزول آیہ کریمہ واہل خلاف این چنین امر جلی را تسلیم نمیدانند وہمچنین از آیہ وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین صاف مسح رجلین ظاہرست واہل تسنن این چنین امر جلی را کہ چون آفتاب درکمال ظہور وعلن ست بتسلیم نمی کنند بلکہ عامل آنرا عاصی می پندارند وکم من شواہد عدائد سدائد علاوہ بران چون علماء ہر دو فرقہ امامیہ واہل سنت می نویسند کہ ظاہر قرآن دلالت بر نجاست عینیہ مشرکین دارد حکام و قرطبی در شرح صحیح مسلم درکتاب الجبائز قول نجاست مشرکین را بطرف شافعی نسبت دادہ پس اگر کسی باوجود این تصریحات تبادر را ونیابد قاوح اصل را و نخواہد بود۔

قولہ واگر تفریع فلا تقربوا المسجد الحرام الخ۔

اقول از کلام مستفتی چنان پیداست کہ قیاس را انجا مدخل قرار دادہ ودر مذہب ما اینچنین قیاس در مقابل ظواہر قرآن درست نیست بعض فضلائ عصر و علماء پیشین انچہ برای نجاست عینیہ کفار لفظ فلا یقربوا المسجد الحرام را قرینہ ارشاد کردہ اند بجا نفرمودہ اند چرا کہ قرب نجاست عینیہ کہ در حالت رطوبت تعدی میکند بہ مسجد الحرام وباقی مساجد جائز نیست ازین معلوم میشود کہ نجاست کفار عینی ست در حالت رطوبت تعدی

میکنند داخل شدن ایشان درچنین جاے عبادت معبود در وقت رطوبت
وغیر رطوبت روا نیست وانچه مستفتی خیال میکند که جنب وحائض ونفسا را هم
داخل شدن بمسجد روا نیست حالانکه نجاست اینها حکمیه است باید که نجاست کفار
هم حکمیه باشد قیاسی ست مع الفارق عدم جواز دخول جنب وغیره در مساجد
ونجاست حکمیه ایشان از قرآن وروایات ائمه هدی واجماع فرقه محقه ثابت
است جنب وحائض را کسی نجس العین نگفته بخلاف کفار که نجاستش از روایات
واجماع کالشمس فی رابعة النهار آشکار علاوه بران این از مویدات است وقد
مضی شطر منها ویاتی بعض منها عنقریب وهرگاه از روایات ائمه علیهم السلام
واجماع نجاست کفار ثابت ومحقق است وقول بطهارت شاذ ونادر پس
اختیار کردن طهارت وقائل شدن بنجاست حکمیه کفار ترجیح مرجوح است
علاوه اقوی نجاست عینیه میباشد که عین آن از تطهیر پاک نمیشود ونجاست
حکمیه ضعیف پس ترک کردن اقوی را واختیار کردن اضعف بلا ضرورت مناسب
نیست سیما مناسبت معنی مبالغه که از حمل مصدر کانهم عین النجاسة
واز کلمه انما که من قبیل حصر موصوف بر صفت است یعنی نیستند کفار مگر نجس
واین قدر اهتمام تام که اولاً توصیف ایشان بمصدر وقصر بنجاست وبعد
آن حکم عدم قرب در مسجد الحرام شاهد عدل است که مراد از ان نجاست عینیه
که قوی ترین نجاسات است مراد خواهد بود فالمعنی لا یقربوه بسبب انهم

من النجاسة فضلا ان یدخلوه فان نہیہم عن اقترابه للمبالغة
فی نہیہم عن دخوله وآنچه گفته که بدخول نجاست یا بسه که متعدی نمی باشد
بمسجد عند الامامیه باکی نیست اول درین کلام ست ومسئله اتفاقی نیست
قال سید العلماء فی الوجیز الرائق ثم ان ظاهر جمیع منهم وجوب
الاجتناب من ادخال النجاسة فی المساجد مطلقا ولو مع الامن
من التعدی حتی قال فی التذکرة لو کان معه خاتم نجس وصلے
فی المسجد لم یصح صلوته وثانیا فلا یقربوا المسجد الحرام نص صریح ست
که کفار را از دیکی مسجد الحرام وسائر مساجد جائز نیست خواه نجاست ایشان
تعدی کند یا نه کند پس قیاس کردن دیگر نجاسات را بر نجاست کفار و
جن وحرام نمودن بانیکه چرا ادخال نجاست یابسه بمسجد که باجماع فرقه حقه جائز
ست حرام گشت و دخول جنب چرا حرام شد جائز نیست۔
قوله ودر آیه کریمه انما الخمر والمیسر الخ
اقول مستفتی اینجا از ذکر خمر گریز کرده فقط میسر والضاب واز لام را مفید
طلب انگاشته ذکر نمود گویا کل رجس خاص بر میسر والضاب گمان برده
حالانکه علما تصریح کرده اند که تفریع فاجتنبوه ظاهر نجاست خمر ست جناب
محمد تقی برغانی در مجالس میفرمایند قوله فاجتنبوه ظاهر ست در نجاست خمر
نظر باطلاق وجوب اجتناب در جمیع حالات از انجمله حال صلوة ست که

وجہ اجتناب ازان در حال صلوٰۃ نجاست آن نیست سیما با ملاحظہ اجماع مرکب و عدم
قول بفصل انتہی و سابق ازین نقل کردہ شد کہ خمر درین آیہ مبتدا است و رجس خبر از
خمر است و باقی متعاطفات بر سبیل تبعیت واقع شدہ و مقصود بالذات درین
آیہ حکایت خمر است پس نجاست عینیہ خمر ازین بیان و تفریع فاجتنبوہ و عود ضمیر
بسوی رجس ظاہر شد علاوہ آنکہ صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیہ بیان فرمودہ
کہ لابد ان یکون فی الکلام حذف والمعنی شرب الخمر وتناولہ والتصرف
فیہ وعبادۃ الانصاب والاستقسام بالازلام رجس ای خبیث
من عمل الشیطان وقال بعدہ والہاء فی فاجتنبوہ راجعۃ الی عمل
الشیطان وتقدیرہ اجتنبوا عمل الشیطان وکل واحد من شرب
الخمر وتعاطی القمار واتخاذ الانصاب والازلام من عمل الشیطان
ویجوز ان یکون الہاء عائدۃ الی الرجس والرجس واقع علی الخمر
وما ذکر بعدہا وقد قرن اللہ تعالی الخمر بعبادۃ الاوثان تغلیظا
فی تحریمہا ولذلک قال علیہ السلام شارب الخمر کعابد الوثن
وفی ہذا دلالۃ علی تحریم سائر التصرفات من الشرب والبیع
والشراء والاستعمال علی جمیع الوجوہ انتہی ازعبارت تفسیر پیدا است
کہ شرب الخمر وعبادۃ الانصاب والاستقسام بالازلام خبث من عمل الشیطان
و ازین معنی جز حرمت و خباثت خمر وغیرہ چیزے دیگر از قسم نجاسات ثابت نمیشود

کما لایخفی وقطع نظر ازین تقاریر می گوئیم کہ اگر از لفظ رجس بر ہمہ معطوفات بالذات مرتفع شود تاہم مقصود مستفتی حاصل نمی آید چرا کہ عدم نجاست عینیہ ازلام وغیرہ از دلیل خارجی ثابت است وقرینہ انصاب وازلام دال است کہ مراد درین آیہ معنی مجازی رجس است نہ حقیقی شرعی پس حمل رجس بر معنی نجاست عینیہ بر معطوفات خمر بہیچ وجہ روا نخواہد شد بخلاف انحن فیہ چہ نجاست عینیہ کفار ہم از ظاہر آیہ وہم از دلیل خارجی روایات واجماع ثابت است پس جائز نخواہد بود کہ لفظ رجس را ہر جا کہ در کلام الٰہی یا در کلام ائمہ واقع شود بر نجاست عینیہ حمل کردہ باشند نمی بینند کہ در آیہ کریمہ پارہ یازدہم سورہ توبہ واقع است اما الذین امنوا فزادتھم ایمانا وھم یستبشرون واما الذین فی قلوبھم مرض فزادتھم رجسا الی رجسھم وماتوا وھم کافرون ○ درین آیہ رجس بمعنی شک مقابل یقین است کما فی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیہ السلام فزادتھم رجسا الی رجسھم یقول شکا الی شکھم ودر آیہ تطہیر معنی رجس خباثت وگناہ است۔

قولہ تفریع مذکور در حقیقت منحصر بمعنی نجس است کہ در ان کریمہ مراد بودہ۔

اقول بے شبہ مراد از نجس در آیہ کریمہ نجاست عینیہ بودہ کہ تفریع فلا تقربوا مفسر آنست نہ بمعنی نجاست حکمیہ کما مر اعدیدہ

قولہ و آیہ کریمہ یجعل اللہ الرجس الخ۔

اقول در صورت بودن رجس بمعنی عذاب کما اشار الیه الفاضل الطبرسی هیچ
واسطه از نجاست عینیه یا حکمیه نخواهد بود و در صورت بودن آن بمعنی نجس
بتائید روایات و قرائن دیگر آیات نجاست عینیه کفار متحقق خواهد بود فتامل
قوله پس لایح شد که باعث تاویل آیه کریمه و اطراح اخبار صحیحه داله علی الطهارة
صرف عمل اصحاب و شهرت بین العلماء الخ تا قال بل بعد من ضروریات مذهبنا
اقول از بسکه آیات و روایات مستدل بها بر طهارت ضعیف الدلالة است
چنانکه در رساله لدنیه مرقوم بوده پس حاجت تاویل منفیست و العجب ثم العجب
که این اجماع کذائی را که بر نجاست عینیه کفار واقع شده مستفتی بتسلیم نمی کنند
و جناب مجتهد استادی علامی فهامی آیة الله فی العالمین در رساله خود اسماء
مشاهیر جماهیر صنادید متقدمین و متاخرین را که در کتب و دفاتر و مصنفات
خودها نجاست کفار را عینی مینویسند بتفصیل تمام ارقام فرموده اند سید مرتضی
علم الهدی نقل اجماع بران فرموده و شیخ محمد حسن از ضروریات دین شمرده
و آقا باقر بهبهانی از شعار امامیه نوشته پس چگونه مستفتی از عبارات رساله
غض بصر کرده مینویسد که درین اجماع معصوم داخل نیستند اگر مستفتی را در اصل
اجماع سوء ظن است که درین مسئله اجماع واقع نشده و کسی اجماع نه نوشته کتب
استدلالیه فقهیه و غیره مثل حدائق و ریاض و جواهر وغیره حاضر اند مطالعه کنند
و اگر در شمول معصوم شبه است پس میگوییم که از اقاویل علماء که قائل باجماع شده اند

دخول معصوم بالیقین معلوم نشود و منتهی آنکه اجماع منقول باشد که آنهم نزد محققین
اصولیین حجت کافی خصوصاً هرگاه مستفیض بلکه متواتر باشد و مستفتی در خاطر
تدلیسی بکار برده که در اجماع نجاست جمله کفار شبهه و شک میدارد حالانکه نجاست
غیر اهل کتاب را کسی الی الآن انکار نه کرده صاحب وجیز رائق میفرماید نجاسة
غیر اهل الکتاب من اصناف الکفار موضع وفاق انتهی و صاحب مختصر نافع میفرماید
کل مائع لاقته نجاسة عینیة نجس کالخمر والمیتة والدم والکافر الحربی
وفی نجاسة الذمی روایتان اشهرهما النجاسة صاحب ریاض میفرماید
بل علیه اجماع الامامیة کما فی کلام جماعة بحد الاستفاضة فضلاً عما
تقدم فی کتاب الطهارة ذکرها مفصلاً وقد علم ثمه ان الروایة
الثانیة الدالة علی الطهارة مع شذوذها وندرة القائل بها عدا محمولة
علی التقیة من العامة العمیاء وفی روایة ثالثة انه اذا اضطر الی
مواکلة امره بغسل یده وهی وان کانت صحیحة الا انها متروکة لا
عامل بها عدا الشیخ فی یه مع انه قد صرح قبل ذلک باسطر قلیلة
ابو جعفر طوسی
بانه لا یجوز مواکلة الکفار علی اختلاف مللهم ولا استعمال اوانیهم
الا بعد غسلها بالماء وان کل طعام تولاه بعض الکفار بایدیهم
وباشروه بنفوسهم لم یجز اکله لانهم انجاس ینجس الطعام بمباشرتهم
ایاه وهذا الکلام صریح فی الحکم بنجاستهم فلابد من حمل کلامه

الامر المطابق مضمون الخبر على خلاف ظاهره اذ من المستبعد جداً
الرجوع عن الحكم في هذه المسافة القصيرة وابقائه مثبتاً في الكتاب
ولعل مراده المواكلة التي لا تتعدى معها النجاسة كان يكون الطعام
جامداً او في اوان متعددة ويكون وجه الامر بغسل يديه ارادة
تنظيفهما من آثار القاذورات التي لا تنفك الكافر عنها غالباً
فمواكلته على هذه الحالة بدون غسل اليد مظنة حصول النفرة الخ
انتهى وقال سيدي وعمي واستاذي مولانا السيد محمد تقي في ارشاد المبتدئين
وقد ادعى جمع من اساطين علمائنا كالسيد والشيخ والعلامة الاجماع
على ذلك وربما يشعر كلام البعض بوقوع الخلاف في اليهود والنصارى
ولم يثبت الا من ابن الجنيد وقد تبعه بعض المتأخرين والقول بالنجاسة
هو الاظهر. از عبارات این علمای کرام ظاهر و باهر ست که در نجاست کافر حربی
کسی انکار نکرده و اگر اختلافی هست در نجاست ذمی و آنهم غیر معتد به خلاف
مشهور مستفتی را لازم بود که اسمای قائلین و معتقدین طهارت کفار می‌نوشت تا
معلوم میگردید که آن اختلاف قادح اجماع ست یا نه آیا نمی بینید که جناب
استادی مد الله ظله العالی تمامی علمای صنادید متقدمین و متاخرین که قائل
بنجاست اند مع حوالهٔ کتب به بسط تمام ارقام فرموده اند و چه قدر اهتمام بلیغ
بکار فرموده نجاست کفار ثابت کرده اند نظر بمضامین آن رساله نه دوخته

و همچنین اجماع قدح و جرح کردن و طبع آن زدودن فائده نمی‌دهد هر چند کسی از علمای امامیه
قائل بطهارت اند نشانی نمی‌دهند تا ملاحظه کنیم که شهرت نجاست که سوی اجماع
است از اختلاف همچون ابن عقیل و ابن جنید و آنهم بخوبی ثابت نیست کما
سیاتی انشاء الله تعالی برطرف میشود یا نه حالا مستفتی بفرماید که امامیه اجماع
کرده اند که دور کردن نجاست از جای سجود واجبست و ملا محسن کاشانی در
مفاتیح فتوی داده اند بجواز سجود علی النجس و خیال کرده اند که این اجماع خالی
از قول معصوم است بنا بر تقریر مستفتی که اختلاف دو سه کس اجماع را در هم و برهم
میکند لازم می‌آید که دور کردن نجاست از جای سجود لازم نباشد هکذا افاد
قدوة المجتهدین سید العلماء الکرام فی روضة الاحکام و آنچه مستفتی میگوید که هیچ
دعوی در زمان غیبت امام علیه السلام محال است الخ محال نیست علم باجماع
مخصوص بزمانه ظهور و حضور معصوم علیه السلام نیست علم اجمالی که از تطابق
فتاوی و اشتهار و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند و در ضروریات دین
و مذهب حصول این علم واضح با آنکه عوام هم آنرا می‌شناسند و جزم بآن
میتوانند کرد هکذا قال سید العلماء العظام فی روضة الاحکام از این تقریر واضح میشود
که علم بدخول الامام المعصوم در این اجماع باعتبار تطابق فتاوی قرناً بعد قرنٍ و زمناً
بعد زمنٍ و توافق اخبار حاصل میگردد و حقیقة عقل محال میداند که این توافق
و تطابق معتبرین و عادلین بدون موافقت معصوم علیه السلام بمنصه ظهور

درآید چنانکه علامه حلی علیه الرحمه افاده فرموده اند و محک تحصیل علم اجماع تتبع
فتاوی و تطابق آراء قرار داده اند علاوه برین آنست که اطفال دبستان
سیده اند که نجاست بت پرستان مذهب امامیه است و طهارت ایشان مذهب
عامه پس چیزیکه اجلای بدیهیات باشد چگونه جزم و یقین نخواهد شد که این
کاشف از قول معصوم است بلکه قول معصوم را ازین اجماع بعلم وجدانی درمی
یابیم و انه اقوی من الروایة فی المعنی و حل آن اینست که فقهاء ممارسین را از
مطالعه کتب مصنفات اصحاب با دیگر قرائن من قبیل الجزئیات علم قطعی بدخول
معصوم در اجماع حاصل میشود چنانچه طبیب حاذق از ملاحظه فنون حکمیه و
ممارست علوم طبیه و ترقی تجارب تشخیص امراض میتوان کرد همچنان درین زمان
فقهاء کاملین از ممارست علوم علم باجماع را می دریابند و دخول معصوم را بعلم وجدانی
درک میفرمایند حالا مفصلاً باید دانست که تردید و تشقیق مستفیض که مراد از
اجماع محصل است یا منقول بعد تامل محصلی ندارد و دلالت واضحه بر کمال جهالت
او در علم اصول وارد و کلام السید علی کلا التقدیرین مما لا غبار علیه بحمد الله اما
بر تقدیریکه مراد از اجماع اجماع محصل باشد چنانکه ظاهر بلکه صریح قول سید استاد است
پس باین وجه که سید خود استفاده اجماع محصل نموده اند و توهم اینکه علم باجماع
محصل در زمان غیبت حاصل نمیتواند شد و دعوی برین نمی توان کرد
مبنی بر تحقیق صاحب معالم است و صاحب معالم در بحث اجماع دست و پا گم کرده

بر خلاف مسلک اکثر محققین اصولیین خطای فاحش نموده و لا غرو فان الجواد
قد یکبو و الصارم قد ینبو الحاصل مثل مستفیض بنای جناب سید بر تقلید صاحب
معالم نیست و از بسکه خود جناب سید مثل صاحب معالم صاحب رای است
پس متعهد بقول دیگر نمیتواند شد بلکه حصول علم اجماع را در زمان غیبت جایز
می پندارد وفاقا للمحقق المقنن للقوانین و صاحب الفصول و صاحب الضوابط
و الشیخ المقدس الانصاری و دیگر صنادید اکابر و والد ماجد جناب وعم بزرگوار
ایشان در روضة الاحکام و حضرت علامه اعلی الله مقامه در بعض کتب اصولیه
خود نوشته که در مثل زمان غیبت فقیه ممارس علم باجماع حاصل تواند کرد نه
بتوسط محض نقل بلکه بحدس صائب از ملاحظه تطابق و توافق فتاوی و آراء
و هو کک و بنا بر همین توافق جناب سید استادی استفاده اجماع محصل فرموده
اند بضمیمه دیگر قرائن عدیده سدیده و آن بسیار است که مشافهه و محاضره ذکر
آن آمده و منجمله آن در ینجا چند قرینه ذکر میکنیم و برای منصف کافی فان العاقل
یکفیه الاشاره و الجاهل لا یجدیه و لو الف عبارة اول تطابق مذکور از عنوان
جواب مسئله لندنیه ظاهر است و ذکر اقوال علماء در صدر آن نه محض برای
اظهار تبحر است بلکه جهت اشعار بهمین تطابق و تناسق دوم کثرت اجماعات
محکیه خلفا عن سلف سیوم عدم ظهور خلاف الا من معلوم النسب علی خلاف
فیه چهارم حکم علامه صاحب جواهر بانیکه این مسئله از ضروریات مذهب امامیه است

سے گونہ من جلس خلال الدیار الفقیہ ختم کلام استاد جناب غفران مآب اعنی

استاد الکل آقا باقر بہبہانی اعلی اللہ مقامہ در حاشیہ مدارک بہ بودن نجاست

اہل کتاب از شعار امامیہ و دعوی علم و قطع بر آن کہ مشعر خروج آن از ظنیات

است و ظہور عدم تحققہ فی الاجماع المنقول بالاحاد ششم ذکر آن در انتصار

سید مرتضی علم الہدی و دعوی اجماع بر ان با وجود معلومیت معمولیہ کتاب

مذکور برای ذکر متفردات امامیہ و خلافیات اہل وفاق و اہل خلاف نہ خلافیات

امامیہ و نیز بسبب عدم تعویل سید بر منقول بہ احاد ہفتم استقرار اینکہ مسئلہ از خلافیات

اہل حق تجاوز کردہ مابہ النزاع و الخلاف درمیان اہل خلاف و اہل وفاق

میشود بسبب عداوت کہ ہر یک ازین ہر دو فرقہ با دیگرے دارد ضرور قولے

شعار یکے و تنافر دیگرے در اندک زمان میگردد چنانکہ از مسئلہ ذکر شہادت

ولایت در اذان و منع تثویب و تختم بہ یسار و مسئلہ متعہ حج و نساء و مسح

خفین و غسل رجلین الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی مستفاد میشود پس ہرگاہ

این مسئلہ ہم در اہل خلاف مشہور بجواز شد و ادلہ مذہب سنیان بمقتضی طہارت

گردید و علی الرغم ایشان در اہل حق نجاست مشتہر گردید نہ بہ محض مخالفت اہل کتاب

بلکہ بقصد مخالفت اہل خلاف ہم و شہرت نجاست بحدے رسید کہ فقہاے

فریقین مباحثات در آن نمودند و سلطان روم الزام رسالہ نزد شاہ ایران

فرستاد متضمن طعن بر امامیہ بسبب قول ایشان نجاست و شاہ ایران علماء

امامیه راجع کرده مثل شیخ بهاء الدین علیه الرحمه رساله در جواب آن متضمن اثبات
و نصرت اهل حق نوشتند و نیز دیگر فقهای مشاق و مشاهیر آفاق از اساطین
عراق و غیره شهادت بضرورت مذهب یا شعار اهل حق بودن نمودند کما مر
تا اینکه جناب سید هم در انتصار از منفردات امامیه نوشته اند پس از تامل این
تصریحات پیدا شد که این مسئله هم مثل مسئله تثویب و غیره از مسائلیست که بالنزاع
در خاصه و عامه گردیده پس ضرورست که هر شیعه عقیده خود را بر نجاست بخوبی
تمام راسخ نموده باشد مخالفة للمخالفیهم چنانکه در چنین مسائل دیگر بظهور پیوسته
پس عدم ضرورت آن از شعار امامیه و از اجماعیات ایشان لا یعنی خواهد شد
و ظاهرست که از ملاحظه این عبائر و قرائن فقیه ممارس حسب جودت ذهن و
حدت خود یقین باجماع میتوان بر دو بملاحظه مجموع من حیث المجموع مفید اذعان و
تحقیق اجماع میشود پس اگر جناب سید استاد متنبه باین قرائن شده نظر کسی
دیگر از معاصرین ایشان تا بانجا نه رسید پس چه عجب فان لمسالک النظر اتساع
والحق احق بالاتباع و چون بعضی از علمای امامیه فرموده اند که هرگاه دو سه
کس از قدمای محدثین مثل صدوق و غیره حکمی را فرموده باشند ما جزم می کنیم
که روایتی مستند خود دارند گو آنرا نقل نه کرده باشند پس هرگاه اتفاق معدودی
چند کاشف از قول معصوم باشد چگونه اقوال صنادید علماء مثل سید مرتضی
و ابن ادریس و علامه و غیره علماء متقدمین و متاخرین که قائل بنجاست اند

واجماع درین مسئله می نویسند وجناب استاذی مدالله ظله در رساله خود به تفصیل
تمام اسمار ایشان سنداً ذکر فرموده اند کاشف از قول معصوم نخواهد بود واضح
تر ازین میگوییم که قضیه مسلمه ان الاجماع الذی لایکون المعصوم فیه
لیس بحجة مجمع علیه اصحاب است یا نه اگر شق ثانی اختیار کنند اصل اجماع که یکی
از دلائل شرعیه است برباد می رود واگر شق اول اختیار کنند از مستفتی می پرسیم
که از کجا دریافتی که درین اجماع معصوم داخل اند وکسی اختلاف دران نکرده
ایا از حال تمامی علمار امامیه که در بلاد شرق وغرب منتشر اند مطلع هستی وتفاصیل
حال وصمیم قلب ایشان میدانی فما هو جوابک فهو جوابنا وآنچه مستفتی گفته
که فقط انطباق فتاوی وآراء علمار را اجماع قرار داده اند خالی از کذب وسوء
فهم نیست چرا که تعریف اجماع که اصولیین در اصول نوشته اند اتفاق خاص
است یعنی اتفاق طائفه علی امر لم یکن المعصوم علیه السلام خارجاً منها واتفاق فتاوی
وآراء علمار را کسی در ماهیت اجماع ننوشته البته علم باجماع را از تطابق فتاوی
واشتهار وغیره می دریابند واین نه امن ذاک وامّا نوشتن مستفتی اینکه اگر
دعوی منقول ست فائده نمی بخشد چه آن مثل اخبارست منشار آن تشکیک
در اصل اجماعیات علمارست معلوم نیست که مستفتی چرا این شور وشغب در مسئله
نجاست کفار برپا میکند آنچه در اصل اجماعیات شیخ وسید مرتضی رضوان الله
علیهما شبه وشک داشته باشد پیش علماء بیان کند چرا که در کل اجماعیات

ایشان همین شبه را بعض اخباریان بیان کرده اند و علماء اصولیین به بسط تمام جواب شافی ارشاد فرموده اند این شبه را در پرده نجاست کفار ظاهر کردن چه فائده دارد چونکه نحیف دری اصل جواب است لهذا اقاویل علماء را که در صحت اجماع نوشته اند مناسب ندیده چند سطور با اصل جواب می نگارد هوش دارید که مطلوب با نجاست کفار است بهر تقدیر ثابت میشود خواه اجماع محقق باشد یا اجماع منقول و نوشتن اینکه همچو دعوی در زمان غیبت امام علیه السلام محال است از تقریر سابق مندفع گردید لان العلم الاجمالی قد یکون حجة و هم در صورت بودن این اجماع بمثابه اجماع منقول مطلوب از دست نمیرود چراکه علم اشیاء از دو حال خالی نیست یا علم بنفسه است که بلا توسط شئی آخر اصل شود چنانکه علم بثبوت ضحک برای انسان ابتداء یا علم بتوسط شئی آخر است چنانکه علم بثبوت ضحک برای انسان بواسطه تعجب کذلک فقیه را علم بقول ائمه گاهی بنفسه حاصل میشود انهم علیهم السلام قالوا کذ و گاهی بتوسط نقل مثل آنکه جمیع علماء امت محمد صلعم قالوا کذا پس اگر درین محل کسی مخالف معلوم النسب باشد قادح اجماع نخواهد بود البته تعمق و تحقیق بهر حال لازم است چنانچه اینجا شهرت عظیمه و خلاف عامه و بودن این مسئله از شعار امامیه مقتضی نجاست است خلاف ابن جنید را که می پرسد حلی که محقق در شرایع فی حق الغسالة میگوید و هو ظاهر لکن لا یدفع حدثا اجماعا و قال صاحب المدارک

هذا هو المشهور من الاصحاب وخالف فيه ابن بابویه فیجوز رفع الحدث

بماء الورد ولم یعتبر المصنف خلافه حیث ادعی الاجماع علی عدم حصول

الرفع به لمعلومیة نسبه او لانعقاد الاجماع بعده انتهی وایضا ادعی

الاجماع علی جواز قراءة القرآن للجنب عدا العزائم وحکی الشهید عن

سلار تحریم القراءة مطلقا وعن ابن البراج تحریم قراءة ما زاد علی سبع آیات

وکم له من نظائر حالا قول ابن جنید وعمانی را کسی نمی پرسد علاوه برین روایات

آتیه مؤید مطلوب است و نوشتن مستفتی اینکه چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه در

مسائل غریه و تلمیذش شیخ الطائفه در نهایه قایل بکراهته الخ قابل لحاظ ولایق

التفات نیست چراکه مراد از کراهت که در عبارت شیخ مفید علیه الرحمه واقع است

حرمت خواهد بود چنانچه جناب استادی مدظله در رساله شریفه وجوهات چند درین

ماده ذکر فرموده اند مستفتی ازان استفاده بکند و زیاده بر طبع رسا زور زند

واینجا برای دفع وهم مستفتی قول صاحب ریاض ذکر میکنیم قال علیه الرحمه

آقا سید علی طباطبائی اعلی الله مقامه ۱۲

ومخالفة المفید لنا فی الغریة غیر معلومة لان کراهة الکراهة وظهورها فی

المعنی المصطلح فی زمانه غیر معلوم فیحتمل الحرمة وکذا المخالفة العمانی لتصریحه

بطهارة اسآرهم ویحتمل ارادة ماء القلیل من السور کما قیل انه المصطلح

من الفقهاء بین لفظ السور حیث ما ذکروه واما الشیخ فی النهایة فعبارته

فیها صریحة فی النجاسة وان اتی بعدها بما رتما ینافیها لکنها مؤولة

بتاویلات غیر بعیدة تر کن النفس الیها بعد ارادة الجمع بینه و بین
العبارة الصریحة فی النجاسة و علی تقدیر مخالفة هؤلاء المذکورین لا
یمکن القدح فی الاجماعات المستفیضة المحکیة بخبر وجهم البتة کما ہم غیر
مرة انتهی - و سابق مذکور شد که انچه شیخ در نهایه فرموده محمل صحیح آن در نجاست
ست فتذکر ثمه مستفتی از چشم انصاف به بیند که میانه علماء متقدمین و درین مسئله اختلاف
معتد به نبوده و جز اختلاف عمانی و اسکافی دیگرے بنظر نمی آید و آنهم محمول
بر معنی صحیح میباشد کما سیجئ انشاء الله تعالے و انچه مستفتی گفته که شهرت نجاست
که بعد زمان شیخ علیه الرحمه بلکه بعد ابن جنید علیه الرحمه بوده ست استدلال
درست نمی شود اولاً باین وجه که قول همه اجتهادی بوده ست و عدم دخول
معصوم علیه السلام برظاهر انتهی باطل ست از بیانات سابقه واضح گشت
که شهرت نجاست کفار بحد تواتر رسیده و بله و جمیعاں میدانند که مذہب امامیه
نجاست کفار ست پس در اجلاے بدیهیات بودن این مسئله شک بوزد
سر و در محل ریب نیست مسئله از ظنیات خارج گشته و داخل یقینیات شده
است و این شهرت که مستفتی بران معترض ست قریب باجماع ست و
دخول معصوم درین اجماع هم از یقینیات است قال السید الجلیل
المهوی للقلیل اکمل العلماء الفحول فی اساس الاصول و التحقیق فی
ذلک عندی هو ان الشهرة ان کانت هی بین قدماء الاصحاب فی کان

المخالف معلوم النسب فلا باس فی الحاقه بالمجمع علیه فان العادة تقتضی موافقة المعصوم لهم ولعل هذا هو السر فی ادعاء امثال السید والشیخ للاجماع مع ظهور المخالف اما ان کان المخالف غیر معلوم النسب فهو لیست بحجة ولا باس فی جعلها من المؤید ات انتهی مستفتی این عبارت را غور به بنید و بگوید که مخالف معلوم النسب در ما نحن فیه است یا نه بلکه حق آن است که درین مسئله خلافی معتد به نیست وانچه بظاهر خلاف می نماید بالکل عن النظام است کما اوما نا الیک سابقا من کتاب الریاض وسیجی بعض منها فی محال مناسبہ وعجب تر آنست که مستفتی در پروه مسئله نجاسات مشرکین براستدلالات فقها که بلفظ اشهر میکنند ومیگویند که الاشهر کذا وکتب فقه ازان مملو است معترض میشود وشهرت که قریب باجماع میباشد تسلیم نمیکنند اکنون لازم می آید که کل مسئله را که در کلام اصحاب بلفظ اشهر واقع است مسلم نداند وانه بعید غیر سدید وچون در حدیث وارد گشته که قول مشهور ومجمع علیه را اختیار باید کرد وشاذ ونادر را ترک لهذا بجز تسلیم شهرت نجاست مشرکین چاره کار نیست به بیند حدیث را علیکم بالسواد الاعظم وکلام بلاغت نظام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعه وایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب انتهی پس معلوم میشود که شهرت نجاست مشرکین قبل شیخ وبعد شیخ

از قدیم قرناً بعد قرن بین المتقدمین والمتاخرین بسمع رسیده می آید وکیف
ما کان حجت شهره خواه بطور استقلال باشد یا بعنوان مرجحیت وز قوانین
وفصول وضوابط ودیگر کتب اصولیه بادلهٔ قویه وبراہین جلیه مبرہن است
پس تقلید صاحب معالم وغیره بمقابل آن قابل اصغا نباشد فتدبر۔
قوله ثانیا باین وجه که سالہا بسبب جلالت شان شیخ اکثر علما مسلک
شیخ در اکثر مسائل اختیار کرده اند وکمتر باجتهاد خود عمل فرموده اند۔
اقول صاحب معالم که مستفیض هر جا وهر مقام بر تقلید شیخ می پردازد هم
این مضمون را ارشاد کرده است الا دست از انصاف نباید کشید که فقها
ومجتهدین را چه ضرورست که تبعیت شیخ کنند تقلید شیخ در مسائل فقهیه
مجتهدین را لازم نیست علمای متاخرین در اکثر مسائل فقهیه خلاف شیخ بیان
بیان کرده اند وهرگز تقلید شیخ نه کرده اند ولله در العلامة المدقق المحقق
البرعانی فی شرحه علی المعالم حیث قال فیه تفسیق علماء الفرقة
وتضلیلهم او تجهیلهم بحیث لم یبق فی الفرقة مجتهد یرجع الیه
حتی التجاوا الی تقلید الاموات وکل ذلک واضح الفساد وجلالة
هؤلاء وعظم منزلتهم معلومة وذکر خلافهم ووفاقهم فی المسائل
متداول بین اساطین علمائنا کالفاضلین والشهیدین وغیرهم
انتهی فانظر یا المستفتی فی هذه العبارة فانها صریحة فی

ان العلماء العظام والفقهاء الكرام لم یقلد وا الشیخ فی المسائل بل ذکروا
خلافه فی الکتب والرسائل واگر قول شیخ مبدا این شهرت باشد تاہم
بانضمام قرائن دیگر که خلاف معتد به درین مسئله نیست ومخالفت عامه ہم
متصور قول بنجاست کفار اقوی میباشد پس ہمچو شهرت که در حقیقت اجماع
است تقتضی موافقة المعصوم لہم اہل علم وفضل بنظر وجوب اجتناب کرده اند
نه بنظر احتیاط غیر واجب چنانچه مستفتی گمان میدارد وخواص وعوام ہمه میدانند
که از نجاست کفار احتراز واجب است وسور ایشان نجس وہمچو شیوع که قرناً
بعد قرن می آید مفید یقین میباشد والتحقیق حقیق۔

قوله کما قال۔

اقول این عبارت نه عبارت علامه نجفی است ونه عبارت استاد شان بلکه
عبارت استاد الکل آقا باقر بہبهانی است در حاشیه مدارک وجناب استاذ الکل
استاد صاحب جواهر نیست بلکه استاد بحر العلوم است وبحر العلوم استاد جناب
شیخ جعفر کاشف الغطاء است وکاشف الغطاء استاد علامه جواهر وعجب است
از سائل که باوجود این اجنبیت از اساطین فقه وکتب اصول فقه چرا دخل
در معقولات می فرماید وبا محققین فن می آویزد ومحض تعویل بر عبارت صاحب
معالم که آنرا ابجد اصول فقه توان گفت غالباً در زمان طالب العلمی حسب
رواج هند چونکه بر محض مباحث ابتدائیه اصول معالم خوانده اند در عالم بتہر

از صاحب معالم و کتاب بے بالاتر از اصول آن نمی دانند و شاید که تا حال بترکیب اسم کتاب و وجه تسمیہ آن ہم پے نبردہ باشند و کاش ممنی لغت مشا نخ علامہ ما کہ انمو فج محققین سلف اند می نمودند با صاحب جواہر و صاحب ریاض و استاد الکل استاد جناب غفران مآب ہم مبالات ندارند با وجود این کثرت اطلاع۔

قولہ علاوہ ازین بعد شیخ مفید علیہ الرحمہ این شہرت متفق علیہ نیست شیخ الطائفہ در نہایہ سور اہل کتاب را مکروہ نوشتہ۔

اقول جوابش از عبارت ریاض کہ سابقا مذکور شد مستفنی بدر یا بد معلوم گردد کہ عبارت نہایہ صریح ست در نجاست کفار و ما یتوہم بہ الطہارۃ ماول ست کما مضی فتذکر۔

قولہ صاحب شرائع الاسلام در کتاب اطعمہ و اشربہ الخ۔

اقول صاحب شرائع جمیع اصناف کفار را نجس العین میدانند و تمامی شراح و محشیان شرائع الاسلام روایت طہارت را روایت شاذہ محمول بر تقیہ می نویسند کما فی شرح الکبیر بعد ذکر الروایۃ الدالۃ علی الطہارۃ لکنہا موافقۃ للتقیۃ مخالفۃ للاجماعات المحکیۃ والشہرۃ العظیمۃ التی کادت تکون اجماعا و ہمچنین شیخ مرتضیٰ در شرح خود ارشاد فرمودہ است و خود محقق در معتبر اتفاق اصحاب بر نجاست جمیع اصناف کفار ما عدا الیہود

والنصاری نقل فرمودہ مستفتی را لازم کہ حسب مزعوم باطل خود اسماء قائلین
طہارت کفار حرب تحریر نماید وبدونہ خرط القتاد والعجب من المستفتی
انہ یزعم طہارۃ الکفار مطلقا سواء کانوا اهل حرب او اهل ذمۃ
وقد نقل جماهیر العلماء المتقدمین والمتاخرین الاجماع علی نجاستهم
وعجب تر آنکہ مستفتی دلیل عدم شہرت از کتاب شرائع می آرد وعبارت
شرائع مفید طہارت کفار نیست بلکہ نجاست ازان ظاہر ست چرا کہ صاحب
شرائع میفرماید والکفار انجاس ینجس المائع بمباشرتهم لہ سواء کانوا
اهل حرب او اهل ذمۃ علی اشهر الروایتین ازین عبارت ظاہر ست
کہ روایت مشہورہ کہ قریب باجماع ست دلالت بر نجاست کفار میکند و روایت
طہارت غیر مشہور و شاذ ست و از عبارت کتاب مذکور پیدا نیست کہ کسی
بطہارت کفار حرب ہم قائل باشد چنانکہ مستفتی زعم کردہ ست چرا کہ مصنف
اشهر الروایتین گفتہ نہ اشهر القولین وعجب تر آنکہ قول صاحب شرائع کہ در
نجاست طہارت است مستفیض ازان چشم پوشی کردہ میخواہد کہ گوی سبقت
در اثبات طہارت بت پرستان ببرد و در عهد خجستہ مهد خود کہ شنہ ۱۲۷۸ ہجری
است نقش تازہ مفید عوام ہمہ روزگار گذارد لکن الحمد للہ کہ این پیمایش
آب کہ عبارت از سراب ست بر اهل حق ملتبس نخواہد گردید اگر دیدہ کور نباشد
چنین مقامات از کتاب شرائع استنباط نجاست کفار میتوان کرد قال العلامۃ

الکافر وضابطه من خرج عن الاسلام او من انتحله وجحد ما یعلم من الدین
ضرورة کالخوارج والغلاة الثانی بعد چند سطور میفرماید وان لاقی الکلب
والخنزیر او الکافر ثوب الانسان رطبا غسل موضع الملاقاة واجبا وان
کان یابسا رش بالماء استحبابا انتهی الثالث فی الاسآر وهی کلها طاهرة
عدا سور الکلب والخنزیر والکافر انتهی اینجا کافر را بالجمیع نجس قرار داده
الخامس در کتاب اطعمه واشربه میفرماید الثالث الاعیان النجسة کالعذرة
النجسة وکذا کل طعام مزج بالخمر والنبیذ والمسکر والفقاع وان قل
وان وقعت فیه نجاسة وهو مایع کالبول او باشره الکفار وان کانوا
اهل ذمة علی الاصح انتهی ازین عبارت صاف معلوم میشود که روایت
طهارت غیر صحیح بلکه شاذ یا شاذ مردود است وکم له من شواهد و با این همه
معلوم نیست که ذکر عبارت شرائع اینجا برای چیست اگر شهرت طهارت
بت پرستان ازین عبارت منظور است کما هو الظاهر پس چگونه اثباتش
میتوان کرد لفظ اشهر الروایتین دال است بر شهرت نجاست کفار نه بر طهارت
واگر طهارت ایشان مطلقا خواه مشهور یا غیر مشهور در نظر دارند پس مفید
نیست کلام اینجا موافق سواد اعظم است نه بر شواذ و نوادر با اینکه دعوی
شهرت از محقق منافی تحقق اجماع محقق اذ هی دونه پس تحریر محقق ناهض
بر جناب سید محقق نیست که استفاده اجماع محقق مبنی بر تحقیق خود است نه تقلید

دیگری بهر کیف ادعای محقق شهرت را منافی ادعای اجماع جناب سیّد نیست
بلکه مؤید آنست و قرینه است از قرائن مثبته آن فافهم۔

قوله و خلاف ابن جنید و ابن ابی عقیل۔

اقول وجه تخصیص سور اهل کتاب محتمل که در زمان ایشان کثرت معاشرت
و مخالطت با یهود و نصاری بوده باشد که تحرز موجب حرج گردیده باشد
والزاماً میگویم که عمانی چرا تخصیص لفظ سور کرده است چه مانع بود که صاف
و صریح میگفت که اهل کتاب طاهر اند پس از تخصیص لفظ سور معلوم میشود
که بوجه کثرت مخالطت و معاشرت اهل کتاب با اهل اسلام آب قلیل که نزد اش
منفعل نمیشود اراده کرده است نه طهارت اهل کتاب و قول اسکافی بوجه
عمل کردن ایشان بر قیاس لائق لحاظ نیست و انچه مستفتی گفته که اکثر علمای
حواله و استناد قول ابن جنید علیه الرحمه در اکثر مسائل و احکام فرموده اند
مردود است قال الشیخ المرتضی فقد ذکر فی ترجمة الاسکافی ان الاصحاب
ترکوا خلافه لاجل قوله بالقیاس وان فتاویه غالبا علی طبق العامة
مع ان المجمعین ههنا لم یعتنوا بمخالفته وعدم عبوره بعید انتهی مستفتی را
کجا اینقدر وسعت نظر که قول مجتهدین و مسائل اختلافیه را مطالعه و تمیز حاصل
نماید لازم است که تقلید مجتهدی کرده بران عمل نماید۔

قوله و شهید رح در مسالک۔

اقول بر تقدیر تسلیم از چنین عبائر رای بعض علما مثل شهید در مسالک
یا سید سند در مدارک دریافت میشود و آن حجت بر غیر ایشان یا مقلدین ایشان
نیست و فقیهی دیگر (سید محمد) را میرسد که بحسب قواعد مقرره ممهده معمول بها بر خلاف رای
ایشان علم یا مظنه اجتهادی انعقاد اجماع محقق برساند و هو المطلوب **قوله** و آنچه
گفته اند که بعض متقدمین و متاخرین قائل بطهارت اهل کتاب معلوم نیست الخ
اقول باید دانست که در اصطلاح اجماع عبارتست از اتفاق کاشف خواه
اتفاق بعض باشد یا کل پس اتفاق صد کس بلا کشف لغوست و اتفاق
دو کس مثلاً با کشف با وجود مخالفت کل اجماع معتبرست کما صرح به فی المعتبر
و همین مراد از دخول قول معصوم است نه اینکه صراحةً قول معصوم بطور قطعی
یا ظنی موجود باشد تا که اجماع رجوع بخبر کند و هر دو دلیل اجماع و سنت تداخل پذیرد
و ظاهرست که اجماع کذائی حاجت اتفاق متقدمین و متاخرین و معرفت
تفصیلی اقاویل شان نخواهد علاوه اینکه علم اجمالی اتفاق قدما و متاخرین
که محفوف بقرائن باشد کافی در دعوی اجماع میشود و مغنی از علم التفصیلی مثل علم
بطلان تراویح نزد هر پابند تشیع در مشرق باشد یا مغرب یا سهل یا جبل و
همچنین علم برائت عائشه از زنا نزد هر پابند اسلام و عدم صحت روزهٔ روز
پنجشنبه تا چاشت چنانکه مرسوم عوام زنان هندست الی غیر ذلک مما لا یحصی
کثرةً حالانکه جمیع کتب مسلمین غیر موجود و فتاوی جمیع علمای آفاق برین معه

غیر مشہود **قولہ** این در صورتے است کہ دلیل رجحان بجانبے نباشد
اقول دلیل رجحان طہارت اہل کتاب چیست ومانع از المعارض کیست
بیّنوا توجروا ثبت العرش ثم انقش پس تطابق فتاوی قرناً بعد قرن دلیل دخول
معصوم است وشہرت عظیمہ ہم از مؤیدات ومعتضدات است وکیف یحکم
العقل السلیم بان جماهیر هؤلاء العقلاء العلماء حکموا بالاجماع علی
نجاستہم بغیر کشف قول المعصوم واما اختلاف اسکافی وعمانی پس
اوّلاً بوجہ احتمالات ماسبق قول شان مفید طہارت نیست کما مرّ وثانیاً
ان المجمعین ههنا لم یعتنوا بمخالفتهما فان قولهما موافق لمذهب
العامة مخالف للاجماعات المستفیضة وکفاک شاهداً علی ما
قلت ان الشیخ المرتضیٰ نص فی شرحہ للشرایع الانصاف ان مخالفة
ما عدا الاسکافی غیر واضحة کما صرح بہ بعض وکم من اجماع سبقہ
ولحقہ فلا ینبغی التامل فی القول بالنجاسة انتہیٰ ازین ظاہر کہ در
مسئلہ جز اختلاف اسکافی خلافے دیگر نظر نمی آید پس اختلافات چند
علماء کہ مستفتی زعم کردہ چگونہ صحیح میتواند شد واز اختلاف یک کس کہ
قولش موافق عامہ وخلاف شہرت عظیمہ باشد اجماعات مستفیضہ برہم میگردد
وپابندی کلام معجز نظام خذ بالمجمع علیہ بین اصحابک ودع الشاذ
النادر درین مقام ضروری اوفتاد وچون عادت اسکافی جاری گشت

که در اکثر مسائل اتفاقیه و مجمع علیها مسلکی نادر دیده اختیار می نماید
پس اگر اینجا هم خلاف او ظاهر باشد ضرر نخواهد داشت لعلیرش آنکه اجماع منعقد
گشته است بر عدم صحت یمین بحرم و کعبه و مصحف و قرآن و والدین و هر یک
از انبیا و ائمه اثنی عشر و اسکافی که خلاف اجماع بانعقاد و صحت قائل گشته در سلک
شواذ منعقد خواهد شد و اجماع کل و عمم و برهم نخواهد بود و دلیل نجاست از آیات
قرآنیه و هم از روایات آتیه انشاء الله تعالی و خصوص نظر اینکه درین مسئله خلاف
معتد به و قابل لحاظ بتصریح اساطین علما نظر نمی یدیم موجود است فاتق نفسک
عن المنکرات ولا تلق بایدیک الی المحظورات **قوله** اکثر احکام من المتقدمین
مشهور بودند الخ **اقول** این مسائل سته که مستفتی بآن متفوه است خلاف
مقصودش می باشد قیاس این مسائل بما نحن فیه قیاس مع الفارق است
و بینهما بون بعید اگر مسئله فقهیه اجماعیه مجمع علیه متقدمین و متاخرین و مشهور شهرت متواتره
و خلاف عامه و ضروریات مذهب امامیه و موافق ظاهر آیات قرآنیه و روایات
متکاثره و متوافره که خلاف آن محمول و تقیه و یا قول شاذ و نادر باشد ثابت
میشد باز متاخرین آنرا ترک کرده شاذ را اختیار میکردند و آن وقت البته این
مسئله نجاست مشرکین محل مناقشه میبود و اذ لیس فلیس حالا الحکیم المنصف به بیند
که این مسائل مسطوره مذکوره مستفتی بمثابه مسئله نجاست کفار نیست از قبیل بحث انفعال
و عدم انفعال آب چاه صاحب شرح کبیر در شرح قول ماتن میفرماید و فی النجاسة

ماء البیر بالملاقات للنجاسة من دون تغیر قولان مشہوران اظہرهما
عند المصنف تبعاً للمشهور بین القد ماء بل المجمع علیه بینهم
کما عن الانتصار والغنیة والسرائر والمصریات للمص لکن فی الاخرین
عدم الخلاف التنجیس از قول جناب سید سند ظاہر ست کہ ہر دو قول
یعنی انفعال وعدم انفعال آب چاہ مشہور بین المتقدمین والمتاخرین بودند
واین مسئلہ از مسائل اجتہادیہ وخلافیہ مقصور ست واگر ازین استشہاد تسکین
خاطر نگردد ارشاد شیخ مرتضیٰ علیہ الرحمہ کہ در شرح شرائع الاسلام میفرمایند مطالعہ
بکنند حاصل کلام جناب در کتاب مستطاب اینست کہ آب چاہ اگرچہ کثیر باشد
بمجرد ملاقات نجاست نزد اکثر قدماء مثل صدوقین ومشایخ ثلثہ واتباعهم
وحلی وابن سعید ومحقق والفاضل در بعض کتب وشہیدین ودر بانی
وظاہر التہذیبین ومصریات محقق الاجماع ودر سرائر نفی خلاف ودر شرح
جمل الاجماع وعن کاشف الرموز ان علیہ فتوی الفقہاء عن زمن النبی
الی یومنا هذا ودر فی الروضة کادیکون اجماعاً نجس مشہود وعمانی وابن
الغضائری والشیخ فی التہذیبین وعلامہ در اکثر کتب خود وشیخ مفید الدین
محمد بن محمد الجهم وولدہ وصاحب التنقیح والموجز وجامع المقاصد والمحقق
المیسی والشہید الثانی وجمہور المتاخرین قائل بعدم انفعال شدہ اند اگرچہ
قلیل باشد وبعضے در قلیل وکثیر فرق کردہ اند اینست حاصل کلام جناب

شیخ مرتضیٰ مستفتی به ببیند که آیا ہمین طوریت مسئله نجاست کفار و ہمین عنوان
اختلاف کثیر بین العلماء درین مسئله ہم تحقق شده یا طوریت و رای آن
انصاف را از دست نباید داد و عدم انفعال را شاذ و غیر مشہور قرار دادن
یعنی چه شیخ مرتضیٰ بعد نقل عبائر مذکوره مے فرمایند و فی نجاسته ما رابیر بالملاقاة
للنجاسته اما الاجماع والشہرة فموهونان بما عرفت من الخلاف من کثیر
من العلماء و جناب سید سند میفرمایند فاذن الاظهر القول بالطهارة
مطلقاً وفاقاً الجماعة من القدماء واکثر المتاخرین از عبارت ہر دو
کتاب کالشمس فی رابعة النهار آشکار ست که علماء متقدمین و متاخرین
باہم درین مسئله مختلف بودند و اجماع و شہرت که در زمان بعض ثقات
یافته شد موہون و بے اصل بوده و در باب نحن فیه معامله بالعکس است یعنی
که شہره و اجماع را بر طرف سازد و نه روایتے صحیح و نه شعار امامیه که از ان
طهارت ثابت شود بل نجاست کفار میان قدماء و متاخرین ہر دو مشہور
و مجمع علیه بوده الخلاف شاذ مخالف لمذهب الامامیة رضوان
الله علیهم وان شئت التفصیل فارجع الیهما دوم تثلیث غسلات
این مسئله ہم مشابه بنجاست کفار نیست علماء امامیه درین مسئله خیلے اختلاف
و اقاویل مختلفه دارند که برجوع کتب مبسوطه ظاہر میشود و بعضے قائل باستحباب
تثلیث غسلات شده اند کما ذکره المستفتی و بعضے مثل ابن ابی بزنطی و کلینی و صدوق

از متقدمین وبعض متاخرین مثل کاشف اللثام وغیرہ قائل بعدم استحباب شدہ اند

قد ذکر ثقة الاسلام بعد ذکر الروایة المتضمنة لقوله علیه السلام

ما کان وضوء علی علیه السلام الا مرۃ مالفظه هذا دلیل علی

ان الوضوء مرۃ لانه ع کان اذا ورد علیه امران کلاهما طاعة

لله اخذ باحوطهما واشدهما علی بدنه وان الذی جاء عنهم

علیهم السلام ان الوضوء مرتان لمن لم یقنعه مرۃ واستزاده فقال

مرتان ثم قال ومن زاد علی مرتین لم یوجر وهذا غایة الحد فی

الوضوء الذی من تجاوزہ اثم ولم یکن له وضوء وکان کمن صلی

الظهر خمس رکعات ولو لم یطلق فی المرتین کان سبیلها سبیل الثلث

انتهی از عبارات مذکورہ ظاهر که ثقة الاسلام استحباب ثلثیت غسلات تسلیم نمی

فرماید وچون روایات استحباب وعدم استحباب هر دو وارد گشته لهذا بعض

محققین جمع بین الاخبار کردہ گفته اند که انچه مرۃ ثانیة استحباب وارد گشته

مراد ازان قصد استیعاب آب ست که تمام اعضا را برسد ومراد از منفی عنه

غسله مستقله ست الی غیر ذلک من المحتملات والتاویلات المذکورۃ فی

المبسوطات وانچه مستفتی میگوید که متاخرین درباب غسلات یدین در وضو

بهیچ وجه خلاف مجمع علیه متقدمین مسلک اختیار فرمودند انتهی علی الاطلاق

درست نمی آید چرا که بعض متاخرین هم قائل باستحباب شدہ اند قال

سیدی واستاذی جناب السید التقی اعلی اللہ مقامہ فی ارشاد المومنین اعلم ان المشہور بین متاخری اصحابنا ھو القول باستحباب التثنیۃ ویظہر من کلام بعض قدمائنا انہ بدعۃ والمسئلۃ لا تخلوا عن اشکال والاحوط بل الاظہر الاقتصار علی المرۃ الا اذا لم یقنع مرۃ انتہی وجناب علیین مکان در روضۃ الاحکام سفر باید ایات واقوال درین باب در غایت اضطراب واگر ازرہ گذر این اختلاف جادۂ اجتناب بپمایند بہتر خواہد بود انتہی پس از عبارت علماء فحول معلوم میتوان کرد کہ مرۂ ثانیہ را بعض متاخرین صرف بنظر احتیاط کہ در مرہ اولی اشکالے لازم نمی آید ترک کردہ اند معہذا این مسئلہ مثل مسئلہ نجاست کفار نیست نجاست کفار در متقدمین وہم در متاخرین مشہور و مجمع علیہ بودنہ اینکہ اولاً در متقدمین طہارت مشہور بود وبعد آن متاخرین نجاست اختیار کردند چنانچہ زعم مستفتی ست تمام کتب فقہیہ استدلالیہ وغیر استدلالیہ حاضر اند مطالعہ کنند کہ ہیچ جا شہرت طہارت مذکور نیست پس چگونہ این مسئلہ مشابہ بمسئلہ تثنیۂ غسلات خواہد بود وتبنیہا بون بعید سوم طہارت جلود میتہ از ذکر این مسئلہ درین اوراق جز تضیع مداد و قرطاس واظہار انتشار حواس فائدہ بنظر نمی آید چرا کہ مقصود مستفتی اگر این است کہ جناب صدوق ابن بابویہ تنہا قائل بطہارت جلود میتہ بودہ اند وخلاف اجلۂ علماء مسلک شاذ

ونادر اختیار کرده اند پس چون صدوق بطهارت کفار بر طبق ظاهر قول اسکافی
شاذ اختیار باید بنمود پس این بنای فاسد علی الفاسد است قول صدوق
مقابل نصوص متواتره واجماعات محکیه معتضده وشهرت عظیمه بر نجاست جلود
میته وعدم جواز استعمال در صلوة وغیر صلوة کی معتبر خواهد بود واستصحاب
نجاست سابقه میته هم موید عدم جواز استعمال جلود میته است واگر مقصودش
بذکر این مسئله مطلبی دیگر المعنی فی بطن الشاعر گفته آید پس باید که اولاً اظهار آن
معنی کنند بعده طالب جواب شوند واز تفرد صدوق در طهارت جلود میته
طهارت کفار ثابت نمیشود چهارم تنکیس غسل یدین **اقول** ذکر این مسئله
اینجا اگر ازین راه است که سید مرتضی با وجود شهرت عدم نکس غسل یدین
نگونسار روا داشته اند پس طهارت کفار هم اگرچه قول شاذ و خلاف مجمع علیه
است اختیار باید کرد پس اولاً باید دانست که اجله علماء قول سید را معتمد
نمیدانند ومیگویند که آنچه جناب سید از آیه قرآنی فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق که علی الاطلاق وارد است تحدید غسل مراد
نیست بل تحدید مغسول قال فی الوجیز وانما احتیج الی التحدید
لان اطلاق الید بحسب العرف واللغة جاء علی غایات
الی الزند والی المرفق والی المنکب فافتقر الی تعیین المراد
انتهی ومبداء غسل از کریمه مستفاد نیست غسل یدین را منگوسار روا داشته اند

خلاف ضرورات بیانیه وشهرت متواتره واسانید معتبره وخلاف قول معصوم

لیس هکذا تنزیلها فانما هی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم من

المرافق وخلاف شهرت است پس سوی صراط آنست که تجاوز از ضرورات

بیانیه وشهرت متواتره نکنند وراه موافقت عامه نه پیمایند وثانیا آنکه مسئله

نجاست کفار بوجه آنکه هرکس وناکس رسیده اند که مذهب خاص امامیه است

از ظنیات خارج گشته داخل قطعیات وبدیهیات شده است این مسئله

از باب مسائل اجتهادیه وخلافیه نیست که قیاس برعکس بدین کرده آید

پنجم نجاست مخالف مذهب **اقول** از ذکر قول نجاست مخالفین طهارت

کفار ثابت نمی شود جناب سید مرتضی بوجه اطلاق کفر در احادیث بر

مخالفین مثل روایت ابراهیم ابن ابی بکر قال سمعت ابا الحسن موسی

علیه السلام یقول ان علیا علیه السلام باب من ابواب

الهدی فمن دخل فی باب علی ع کان مومنا ومن خرج منه

کان کافرا ومن لم یدخل فیه ولم یخرج منه کان فی طبقة

الذین لله فیهم المشیئة الی غیر ذلک من الروایات الکثیرة

المذکورة فی المبسوطات قائل بنجاست مخالفین شده اند الا

مشهور طهارت مخالفین است ومراد از کفر در احادیث غیر ایمان است و

ایمان اخص از اسلام است وچون بظاهر قائل بشهادتین واز شرف

اسلام مشرف شده اند و ائمه علیهم السلام احتراز از ایشان نه فرموده اند
و حلوود و توبانخ که در اسواق مسلمین یا در ارض اسلام باشد حلال فرموده
اند اطلاق مسلم بر ایشان کرده میشود و جناب ائمه علیهم السلام و اصحاب کبار
باین کثرت مخالطت و معاشرت و عدم احتراز فرموده اند که جهت تقیه
هم بر طرف می باشد جناب شیخ مرتضی در شرح شرایع الاسلام میفرمایند
که حکم بنجاست مخالفین مطلقاً خواه بحد نصب رسیده باشد یا نه ضعیف
است و توهم نشود که از قول طهارت ایشان فضل و مرتبت بر سائر اصناف
کفار خواهد بود چرا که این حکم طهارت بنظر دفع حرج مومنین واقع گشته نه
باعتبار فضل ازین بیان ظاهر شد که این مسئله هم از مسائل اجتهادیه
است اگر کسے تقلید جناب سید مرتضی بکند باید که قائل بنجاست مخالفین
باشد و مسئله نجاست مشرکین از ظنیات خارج گشته داخل یقینیات شده
است قیاس این مسئله بران مسئله نمی زیبد پس رعایت قول مشهور
که مجمع علیه و شعار امامیه دران منحصر باشد کما فی هذه المسئلة ضرور و لابد است
ششم انفعال ماء قلیل اقول بنا بر کلام عمانی بطهارت سور کفار بر همین
مسئله معلوم میشود کما مر غیر مرة و کم لهذه المسئلة مفاسد ذکرها الفقهاء فی
الکتب الاستدلالیه و لا یخفی سخافة قوله و هو خلاف الاجماع و الاحادیث
الواردة من الائمة علیهم السلام و کیف ما کان تطویلے که در شواذ اقوال

ای ابن عقیل ۱۲

ومصر بعض جلا بطرف آن کرده از قبیل تطویل لاطائل وتضییع مداد وقرطاس
است زیراکه مسلم کسی نیست که گاهی اختیار شاذ جایز نیست پس اثبات
اینکه بعض اجلاء رکون وجنوح بشواذهم گاهے کرده اند بے محل خواهد بود
قوله مسلک شاذ ونادر چرا اختیار فرموده اند **اقول** سید مرتضے
یا صدوق یا عمانی معصوم نیستند که در مسائل اجتهادیه خطا نکرده باشند ممکن
است که مسئله باجماع بثبوت پیوسته باشد وعلم آن بسید نرسیده باشد
یا واقعاً اجماعی نباشد یا نزد شان از قبیل شاذ مردود نباشد بلکه شاذ مقبول
باشد الی غیر ذلک وهرگاه مستفتی در مقام تحقیق ست باید که بخوبی اقوال
علماء وفقها را معائنه کرده پابند شریعت غرا ومنقاد احکام ملت بیضا باشد
واگر منظور طبع آزمائی وتدلیس عوام شیعه وخوردن شیرینی ساخته دست کفار
است علما را از جواب هیچنین استفتا معذور دارند بلکه گاه است که عالمے
را ظاهر میشود بتوسط نقل یا بتفطن تطابق فتاوی اصحاب که این مسئله مثلاً
مجمع علیها ست وبعد چندگاه بر وظاهر میشود که ناقل اجماع بسبب اشتباهی
که اورا عارض شده باشد مطابق واقع نقل نکرده باشد یا تتابع فتاوی
بکدامی وجه خفی فائز بدرجه اجماع بوده یا نبوده ومعارض اقوی ازان جا
بدست آمده ومجتهدین چونکه فحص وتتبع وتنقید بلیغ میفرمایند در هیچ صورت
معذور اند ان الله لا یکلف نفسا الا وسعها وکلش خال الاخبار

دربعض جاها علم بمنسوخ میشود و علم ناسخ نمیشود علم عام میشود مخصّص معلوم
نمیشود مطلق مدرک میشود مقید مدرک نمیگردد الی غیر ذلک من المحال الکثیرۃ
المذکورۃ فی الاصول پس علماء در اختیار کردن قول شاذ و نادر معذور اند
و چونکہ اجماع بنجاست کفّار متواتر الانعقاد ست در حجج قطعیہ بودن آن محل
ریب نیست و اگر بالفرض اجماع منقول هم باشد روایات آتیہ و شهرت
عظیمہ و خلاف عامّہ کما قال علیہ السّلام ما خالف العامۃ ففیہ
الرشد و شعار امامیہ و غیرہ از مرجحات و معتضدات خواهد بود و ذلک
فضل اللّٰہ یؤتیہ من یشاء **قولہ** هرگاہ نظر میکنیم اخبار اہلبیت علیہم السلام
از روی کتب الخ **اقول** انچہ تصحیح اخبار طہارت کردہ و در عنوانہا صحیح فلان
و فلان آوردہ معلوم نیست کہ بتقلید کسی ست یا باجتہاد خود علی الاول مصحّحہ
خواہند بود نہ صحیحہ و علی الثانی اثبات اجتہاد و حقیت رای خود از دلیل
معتبر باید نمود و نیز اظہار باید فرمود کہ ہر صحیحہ مستدلّ بہا علیا ست یا وسطی
یا دنیا تا کہ صنفش در مقابل صنف اخبار نجاست در میزان اعتبار سنجیدہ
آید و اگر نہ بر ظاہر کہ محض تصحیح سودی ندارد و نیز بفرمایند کہ علیا کالوسطی
است او کالدنیا یا وسطی کالعلیا یا کالدنیا ست یا دنیا کالعلیا او کالوسطی
ہست و علی کل تقدیر ذکر ہر خبر مقطوع نمودہ اند پس یا اقرار مقطوعیت واقعیہ
فرمایند یا حوالہ دہند کہ عنعنہ آن در مشیخت کدام اصل دیدہ شود و بحسب آن

بحث در سند نموده آید و لو فرضنا که جمله این اخبار صحاح علیا کالصحاح لکن انها
و از راه کثرت عدد نیز مزیت بر اخبار نجاست دارند و لکن مع ذلک که میتواند بود
که از قرائن عقلیه و امارات داخلیه و خارجیه مجتهد را رجحان اخبار نجاست بر طهارت
حاصل آید آیا نمی بینی استحباب صوم یوم عاشورا محض از یک دو حدیث
ظاهر میشود و حرمتش از اخبار صحیحه کثیره که کمتر از سی و چهل نخواهد بود مع ذلک
که صاحب جواهر اعتنا بآنها نداشته بسبب چند قرائن قویه ترجیح اوّل را داده
یا درود بر جناب رسالتمآب که با وجود آنکه بکثرت اخبار معتبره بلکه صحیحه او کالصحاح
دلالت بر وجوب آن دارد عند ذکره اما باسمه او مطلقا کما فسرت فی محله
و لا اقل که مفادش احتیاط الوجوب کفائی باشد لکن مع ذلک که بحکم اکثر قرائن
و امارات مذکوره اکثر اعلام استحبابش را در غیر صلوة و غیره ترجیح داده اند
لها وحدها بمقابله تلک الصحاح طرا وکم له من نظائر لا یخفی علی مهرة الفن و چون
مستفتی در نقل اخبار طهارت و نجاست عبارتها غلط نوشته است که بر
ناظرین مخفی نخواهد بود من از آن غض بصر نموده بجواب اشکال هر یک
حدیث می پردازم هوشدار ید چونکه اخبار طهارت کفار یهود و نصاری
خلاف مجمع علیه و موافق عامه اند متردد و متروک و بعضے بصریح محمول علی
التقیه خواهند بود چنانچه روایت کاهلی که مستفتی از مسالک ذکر کرده از
فحوای آن هویدا است که مواکله با مجوسی محرم است و جناب امام علیه السلام

مواکلت نفرمودند الا بوجه شیوع این امر در بلاد مواکلت با ایشان ناگزیر افتاد اہل انصاف بنظر انصاف بنگرند که اگر تقیه نمی بود علت کراہت تحریم شیوع ارتکاب مواکلت وصناعت در بلاد ارشاد نمی شد و از روایت ثانیه ہم تقیه پیدا است که نا به الفرق در ارتکاب اکل لحم خنزیر و شرب خمر نیست ہر دو محرم من الله اند و ہم لفظ کل معهم اعم ست از مدعای مدعی و فیه ما مر و روایت اسمعیل ابن جابر زیاده تر از ہمه محتمل التقیه ست ملا محمد تقی در تفسیر خود تحریر می فرمایند یعنی اسمعیل ابن جابر گفت که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که شما چه می فرمائید در باب اکل طعام اہل کتاب حضرت فرمودند مخور طعام ایشان را پس ساکت شد باندک زمانے و فرمود مخور طعام ایشان را و ترک مکن آنرا ازین جہت که بگوئی آن حرام ست ولکن ترک بکن از جہت تنزه و پاکی زیرا که ظروف آنہا آلوده بنجاست خمر و گوشت خوک ست انتہی پس ازین حدیث معلوم شد که طعام اہل کتاب فی نفسه حرام نیست بلکه حرمت آن بواسطۂ امور خارجیه است و محتمل ست که مراد ازین طعام غیر ذبایح باشد یا جمع میان احادیث آسان گردد والله اعلم انتہی درین حدیث جز دو احتمال احتمالے دیگر بنظر نمے آید اول حسب تحریر صاحب تفسیر مراد از طعام غیر ذبائح قسم حبوب وغیره باشد یعنی جناب حضرت اول از راوی ارشاد فرمودند که مخور طعام ایشان را که از قسم حبوب باشد باز بخیال اینکه راوی فی نفسه این حبوب را حرام معلوم نماید

ارشاد فرمودند که این حکم از راه تنزه و پاکی است که اکثر اوقات ظروف ایشان
آلوده بنجاست خمر و لحم خنزیر میباشد و احتمال ثانی که اقوی از اول است تقیه
است چراکه فرمودن حضرت از راوی اوّلاً لا تاکلهُ دلیل عدم طهارت است
الا چون مقام تقیه بود بعد از سکوت ارشاد شد که لا تترکه یعنی بگو که
طعام ایشان فی نفسه حرام است بلکه این حکم از راه تنزه و نزافت است پس
احتیاج طول کلام و تفصیل حکم از لفظ لا تاکل در صورت تقیه ضرور بود زیراکه
عدم اکل دلالت بر نجاست میکند و مذهب عامه طهارت یهود و نصاری است
اگر تفصیل حکم ارشاد نمی شد تقیه گنجایش نمیداشت پس ضرور است که وقت
تقیه لفظ لا تاکل محتاج تفصیل باشد تا صراحةً نجاست کفار لازم نه آید و اگر
سکوت اینجا بلحاظ فطانت یا غباوت سائل فرض کرده آید و معنی طعام عام
باشد عقل سلیم حکم نمی کند چراکه مضمون لا تاکل مضمون غامض نیست که سائل
نفهمد پس از مجموع سکوت و تفصیل معنی لا تاکل پیدا و آشکار امیشود که مقام
تقیه بود و پس خصوصاً بضمیمهٔ قرائن دیگر و در حدیث کاهلی که از مسالک
نقل کرده است هم تقیه ظاهر است فسقط ما قال المستفتی فی وجه عدم احتمال
التقیة فی هذه الاحادیث و روایت عیص بن القاسم صاف دال است بر اینکه
مواکلت با یهود و نصاری در صورت بودن طعام اهل اسلام جائز است
و باقی فحوای احادیث هم چونکه موافق عامه اند جز تقیه محمل صحیح معلوم نمیشود

و یا در بعض احادیث مراد از طعام حبوب و از وضو غسل خواهد بود و بالجمله بوجه
بودن خلاف اجماع و خلاف معلومیة الحکم بعضی به تسلیم سند و دلالت باوّل
و بعض محمول بر تقیه خواهند بود و این طریقه تاویل و طرح اخبار و احتمال تقیه
در کتب استدلالیه و کلامیه موجود است کما قال السیّد السّند فی بحث
نجاسة الکلب والخنزیر بعد الاخبار و النجاسة و النصوص لو اراد
بخلافهما فی المقامین شاذة او مطروحة او مؤلة او محمولة علی
التقیة انتهی و آنچه گفته در صحیحه علی بن جعفر بالیقین حکم غسل ثوب استحباباً
بوده است که در حالت عدم علم حال ثوب وجوب غسل صورتی ندارد و محتمل که
حکم وجوب غسل مبنی بر وجوب احتیاط باشد بسبب تحقق شک در طهارت لباس
بل مظنه نجاستش بلکه علم عادی و عادت قاضیست باینکه ثوبیکه شعار جلد باشد
و شعار اهل کتاب بکثرت التباس بآن باشد مصون از تعدی و تسری نجاست
نخواهد بود و بالفرض اگر استحباب متعین باشد پس بسبب اصل طهارت و اصل
عدم نجاست و اصل عدم اشتغال ذمه وجوب غسل منتفی خواهد بود نه بسبب
طهارت اهل کتاب کما هو مزعوم المستفتی الفاضل آنست که در صحیحه علی بن جعفر
چقدر تاکید نجاست نصاری است که از دقت نظر و وسعت فکر ادراک میتوان
کرد و چون حال صحیحه اسمعیل ابن جابر و حسنه کاهلی معلوم شد که تقیه وارد گشته
پس چگونه از مؤیدات شما خواهد شد و از کجا دانستی که ائمه علیهم السلام از شیعیان

و احباب خود وقت خلوت معانی و حکم بیان میفرمودند و چگونه متعارفی
که اصحاب کبار هم مانند ائمه علیهم السّلام تقیه را راه میدادند بلکه در مثل حدیث
مقبولهٔ عمر ابن حنظله بتصریح ذکر فرموده اند که هرچه خلاف عامه باشد بران
عمل باید کرد و انّ الرّشد فی خلافهم پس ازین کلّیه معلوم شد که معانی صحیح و
عمل صحیح همان خواهد بود که مخالف مخالفین باشد نه موافق پس عدم تبیین
کجا و ازین جا توان دریافت که نفس ورود نجاست عرضیه اہل کتاب قرینه
قویه صدور آنها در عالم تقیه ست بقرینهٔ کثرت اشتهار نجاست عرضیه در اہل
سنّت معهذا اکثر اعتراض مستفتی بر اصل تقیه ست کما یظهر من عبارته پس
اول مستفتی را باید که آیات و احادیث که درباره جواز تقیه وارد اند در کتب
کلامیه مطالعه بکند و زنگ شکوک از آئینهٔ خاطر برطرف سازد هرگاه ائمه
وقت خلوت معانی صحیحه ارشاد میفرمودند لازم نیست که اصحاب اظهار آن
بکنند انچه مستفتی وجه عدم تقیه اینجا ذکر کرده ست در جمله احادیث ائمه که از
رواة ثقات بسبیل تقیه وارد گشته جاری میشود پس اوّلاً باید که بر اصل تقیه
اعتراض کند پس ازان طالب جواب شود **قوله** فائده وجود باجود امام
مفقود میشود **اقول** کلّا روایات که بر سبیل تقیه وارد اند بجهت موافقت
با مذهب عامّه و مخالفت با احادیث معتبره و خلاف مجمع علیه متمیّز میشوند
و در حق و باطل اشتباه رو نمیدهد و اینجا مستفتی هم چنان می نماید که

سنیان میگویند که جناب امیر علیه السلام که اشجع شجاعان عرب و غالب کل غالب بود بچه طور از ظلمه خائف شد و صبر اختیار فرمود چرا ذوالفقار نکشید و تقیه را راه داد و اظهار حق نه نمود و شیعیان اہلبیت رضوان اللہ علیہم بجواب می پردازند که جناب ختمی مآب اشجع شجاعان عرب بود چرا از کفار قریش در غار مخفی شد اگر آن جناب میخواست در چشم زدن کفار را بدار البوار میفرستاد الحاصل وجود معصوم عبث نبود بسبب عدم استمرار تقیه و ترتب منافع عظیمه دیگر بر نفس وجود ذی جود قطع نظر از افاده بیانی علاوه اینکه وجود امر بمعروف بشرائط شرعیه است نه بطور عامیانه و جاہلانه که عند اللہ والرسول قبیح و منکر است پس چگونه اجماع زمان امام که مبنی بر فوائد عظیمه وجود ذی جود است قابل استدلال نخواهد بود کما زعمه المستفتی و چون من اینجا متوجه جواب اصل سوال بودم لہذا بذکر مختصرے پرداختم و تفصیل مباحث تقیه در کتب کلامیه مذکوران شئت فارجع الیها لکن آزادی مصطلحه و مطلق العنانی را که خاصه مذہب حکام زمان و کثرت معاشرت ایشان و تخلق باخلاق ایشان را نمود ای الناس علی دین ملوکهم الا من عصمه اللہ چاره نیست چه ہرگاه جناب را بسبب عالی ہمتی از ضروریات مذہب قدیمه خود بحث و نظر نیست پس کلام آحاد علما و فقہا را در نظر شریف چه وقعت و الآن اذکر بعض الاحادیث والاخبار التی وردت بنجاسته الکفار فی الکافی عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن یعقوب

بن یزید عن علی بن جعفر عن اخیہ ابی الحسن موسیٰ قال سالتہ عن اکلہ
المجوسی فی قصعۃ واحدۃ وارقد معہ علی فراش واحد واصحافہ فقال
لا وعنہ وعن اسمٰعیل بن مہران عن محمد بن زیاد عن ہارون بن
خارجہ قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام انی اخالط المجوس
قال کل من طعامہم فقال لا محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسیٰ
عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعہ قال سالت ابا
عبد اللہ عن طعام اہل الکتاب وما یحل منہ قال الحبوب انتہی اگر
کفار نجس العین نمی بودند حلت طعام صرف نسبت حبوب چرا ارشاد می شد
ازین معلوم شد کہ نجس العین اند الی غیر ذلک **قولہ** کلام درین ست کہ ہرگاہ
اقوال خواص اصحاب کہ بظاہر متناقض باشند الخ **اقول** مانع جمع بین
الاخبار بتاویل کراہت تنزیہی لزوم مخالفت اجماع و شہرت عظیمہ و اشعار
بعض اخبار بر تقیہ ست کما مر منا مرارا عدیدہ الحاصل اگر تقلید مثل جناب
عموما و خصوصا بر مجتہدین حرام نمی شود ممکن بود کہ شہید و
علامہ ریاض و متبحر جواہر وغیرہ معاذ اللہ تبعیت جناب را حسب
تمنائے از دست نمی دادند و اخبار مانحن فیہ را حمل بر تقیہ
نمے فرمودند لکن تاسف ست کہ این بیچارگان را این قدر ہم معلوم
نبود کہ مثل جناب گاہے در سواد اکبرآباد ظہور خواہند نمود

وہمچنین عہدۂ جلیل کہ خود رائی از لوازم آنست از سرکار کمپنی فایز خواہند گردید

فافہم و در مصححہ اسمعیل ابن جابر ہم اشعار بتقیہ ست کما مر فانظر ثمہ قولہ و مقبولہ

عمر بن حنظلہ خذ ما خالف العامہ الخ اقول کتب احادیث از اخبار آحاد

مملوست و قدماء اصحاب کہ معاصر ائمہ علیہم السلام بودند بروایت اخبار آحاد

اکتفا میفرمودند و تدوین آن در کتب و تفحص از مقبول و مردود و ثقہ و صحت و

ضعف و اعتبار رجال راوی میکردند چنانچہ در اصول فقہ برای عمل بر خبر واحد

شرائط کہ متعلق براوی ست ذکر کردہ اند اول تکلیف دوم اسلام سوم

ایمان چہارم عدالت پنجم ضبط اگر عمل بر اخبار آحاد جائز نمی بود چرا این شرائط

در اخبار آحاد معتبر می بود علاوہ بر آن اکثر اخبار کہ در کتب احادیث مذکور

یافتہ اند از دو حال خالی نیستند یا متواتر اند یا آحاد و ہر دو خالی از مقطوعیت

نیستند چرا کہ در اخبار آحاد ہم امارات دالہ علی الصحۃ موجود اند کہ علم حاصل

میشود بر مقطوعیت آن قال فی المعالم ناقلاً عن السید المرتضی

بان اکثر اخبارنا المرویۃ فی کتبنا معلومۃ مقطوعۃ علی صحتہا اما

بالتواتر او بامارۃ و علامۃ دلت علی صحتہا و صدق رواتہا فہی

موجبۃ للعلم مقتضیۃ للقطع وان وجدناہا مودعۃ فی الکتب

بسند مخصوص من طریق الاحاد انتہی پس اگر این مقبولہ از اخبار

آحاد ہم باشد مطلوب ما حاصل ست چرا کہ اخبار آحاد اگرچہ فی نفسہ مفید

قطع نیست مگر بانضمام قرائن مثل تکثر دواعی تقیه و توفر مظالم جبابره که برای
ائمه عم حاصل بوده و اشتهار دالہ بر شادت مخالفت عامه عمیا و تسالم قدما
و متاخرین شیعه بران که مثل این بدون معتضد یا محفوف یا متواتر بودن
این اخبار عادةً صورت پذیر نبوده یا اعتقاد با دلہ دیگر علم قطعی بر صحت
حاصل میشود و ههنا شک زیرا که علاوه مقبولہ ابن حنظله در اخبار دیگر که از روات
ثقات منقول گشته واردست ای الاعتقاد ۱۲ قال السید الجلیل فی اساس الاصول
ناقلاً عن کتب الاحادیث ذاهباً الی ان الظن فی اخبار الآحاد
معتبر و معمول به فی زوائده سماعة و مرسلة حسین بن مختار
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام قال قلت یرد علینا حدیثان
واحد یامرنا بالاخذ به و الاخر ینهانا عنه قال لا تعمل لواحد
منهما حتی یاتی صاحبک فتسأله عنه قال قلت لا بد ان نعمل
باحدهما قال خذ بما فیه خلاف العامة انتهی و فی موضع آخر
مرفوعاً الی زرارة بن اعین قال سألت الباقر ع فقلت جعلت فداک
یاتی عنکم الخبران او الحدیثان المعارضان فایهما اخذ
فقال یا زرارة خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر
فقلت یا سیدی انهما مشهوران مرویان ماثوران عنکم
فقال علیه السلام خذ بما یقول اعدلهما عندک و اوثقهما

فی نفسک فقلت انهما معاً عدلان مرضیان موثقان فقال انظر
الی ما وافق منهما مذهب العامة فاترکه وخذ بما خالفهم
فان الحق فیما خالفهم انتهی بقدر الحاجة ازین عبائر صاف وصریح
پیداست که اگر هر دو حدیث متعارض ویکے برخلاف دیگرے باشد
عمل بر مشتهر لازم است ودر صورت مشهور و ماثور بودن هر دو حدیث
عمل بقول اعدل واوثق باید نمود واگر هر دو اعدل باشند عمل
برخلاف عامه واجب است حالانکه روایات طهارت مشهور اند
یا روایات نجاست اولی از اجلای بدیهیات است فثبت الثانی وهو
المطلوب واگر بفرض محال هر دو مشهور ومنقول از اعدل گفته شود
درخلاف عامه که رشد است وحق درخلاف ایشان است روایات
طهارت مطرود و مردود خواهد شد و قول جناب امیر علیه السلام در
نهج البلاغه که سابق ازین ذکر کردم موید اخبار قول شهرت نجاست است
ومحصل آنکه از یک تحریر سابق آن مشهور ثبوت چند امر بر ذمهٔ والا
لازم آمد ۱ اثبات احادیث مقبوله ۲ عدم احتفاف آن بقرائن قطعیه
وعدم التناقض بمتواتر ۳ عدم حجیت آحاد عربیه در مثل مقام ۴ نشاے
اطلاق مقبوله بران ومعنی آن ۵ قطعیت صدور دلالت مستمسک خود از اخبار
طهارت تا مصداق أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ نباشد وعدم مرجحیت

مخالفت عامه ورد عمومات وخصوصات متواتره او کالمتواتره داله بر انحصار
رشد در مخالفت اهل خلاف ورد جماهیر مشاهیر علمائی که تسالم بر آن
می فرمودند واز قول سفید وغیره از معالم هرچند که بر تقدیر تسلیم هم در
مقابل چنین ادلۀ قطعیه مفید نیست کما لا یخفی **قوله** پس بر همچو خبری
حکم در مسائل کردن وخصوص الخ **اقول** اینجا مستفتی دلیرانه نجس را
در آیۀ قرآنی بر معنی نجاست حکمیه اصل وحقیقت وظاهر قرار داده تدلیس
عوام میخواهد الا بحمد الله که اینجا از لفظ نجس ظاهر او متبادر جز نجاست
عینیه مستفاد نخواهد بود ونص علیه صاحب مجمع البیان وملا محمد تقی فی
تفسیره ومستفتی آنچه می گوید نه سندی بر آن از کتب استدلالیه فقهیه
ونه قولی از اهل تفاسیر بیان میکند وطرفه ماجرا است که اهل خلاف مثل فخر الدین
رازی وغیره هم از ظاهر قرآن معنی نجس را نجس عینی میگویند چه جای امامیه ومستفتی
خلاف مسلک کل امامیه از راه سداد دور افتاده عناداً یا تعصباً یا تدلیساً والعلم
عند الله کجروی شعار خویش ساخته وناحق دماغ علمای را پریشان میکند وهرگاه بتصریح علمای
فحول از ظاهر آیۀ قرآنی معنی نجس نجس عینی خواهد بود والتبادر علامة الحقیقة کما
هو المصرح فی الکتب المنطقیه چه ضرورت است که نجاست حکمیه مراد گیرند
قوله پس اینجا بکدام وجه مخالفت عامه رد داریم **اقول** بوجه رشد واحتمال
تقیه در اخبار طهارت **قوله** وآنجا چرا بموافقت عامه عمل کنیم

اقول بوجه عدم تطرق احتمال تقیه در روایات معتبره زیادتی ونقصان

وغیر مطابق بودن روایات سی روزه ظواهر وعمومات را واخذ مخالف

عامه وطرح موافق ایشان درصور نیست که موافق عامه مخالف کل امامیه

باشد **قوله** وظاهر که در بعض روایات ثابت است که شهر رمضان الخ

اقول علاج کج فهمی پیش لقمان هم نیست چه جای دیگر حکما مخالف

عامه برای اخبار نجاست علة تامه نیست بلکه این از مؤیدات اجماع ست

وبر روایت سی روزه احدے از متقدمین ومتاخرین اجماع نه نوشته

بلکه روایت سی روزه غیر معتبر است وبسا مسائل فقهیه اند که امامیه و

عامه دران اتفاق دارند ازان لازم نمی آید که در هر مسئله ودر هر

محل تطابق پدید آید کتب فقهیه استدلالیه وغیر استدلالیه حاضر اند معاینه

کنند که صریح دال اند برانکه رمضان مثل مشهور دیگر کم زیادتی ونقصان میگردد

فی الشرح الکبیر للسید السند لا اعتبار فی معرفة الشهر

بالجدول ولا بالعدد بای معنیٰ فسّر سواء بعد شعبان

ناقصًا ابدًا ورمضان تامًا ابدًا او بعد شهرًا تامًّا وآخر ناقصًا

مط بعد چند سطور میفرماید فی الحدیث شهر رمضان یصیبه ما یصیب

الشهور من النقصان پس در صورت تعارض حدیثین مشهورین

روایت مشهور اختیار کردن وخلاف عامه راه پیمودن مقتضای

روایت سی روزه از ابن ابی عمیر منقول است ۱۲

احادیث است چه جای آنکه یکی مشهور و مجمع علیه و دیگرے شاذ موافق عامه که یقینا
مردود خواهد بود خلاصه اینکه اینجا هم در مخالفت عامه رشد می بود اگر ادله قطعیه بالاتر
ازان صارف نمی بود الحاصل قول شیعه و سنی نه منفرد شان معتضد باجماع
قطعی است لهذا مرفوض نشد للاخبار الظنیه نه قول عامه من حیث انه قولهم فافهم
قوله اگر رجوع کنم بشان نزول آیه **اقول** ماشاء الله هرکه ادنی مس از
عربیت داشته باشد خواهد دانست که تفریع فلا تقربوا المسجد الحرام بر انما المشرکون
نجس است و باعث امتناع دخول ایشان مسجد نجاست است و بس و عریانی
مشرکین که مستفتی ذکر کرده است نه منطوق آیه بآن ناطق و نه از مفهومش مفهوم
میشود و نه کسے از مفسرین معتبرین آنرا ذکر نموده اند اما حکایت زن جمیله از عرب
که برای طواف بیت الله آمده بود و از نایافت لباسے دستی در پیش و دستے
در پس کرده بطوف مشغول شد و عربان خواهش تزویج او کردند و بعد رسیدن
آیه براءة حضرت رسالت پناه صلعم بامیر المومنین فرمود که بموسم حج بحجاج و سکان
مکه بگو که حکم الهی است که بعد ازین احدے برهنه طوف خانهٔ خدا نکند و مشرکین
داخل مسجد حرام نشوند و آیه براءة بر ایشان بخوان پس این حکایت در ذیل آیه
انما المشرکون نجس آله مذکور نیست تا قرینه باشد که عدم قرب مسجد برای عریانی
است بلکه در اوائل سوره براءت ذکر کرده اند و شان نزول سوره براءت
نقض عهد است که مشرکین کرده بودند چنانچه از تفاسیر دریافت میشود معهذا

بفرض قول مستفتی اگر خصوصیت شان نزول آیہ باعث ممانعت دخول مسجد
حرام باشد و ہمچنین معنی خارجی دران معتبر دارند باید کہ جز مشرکین مکہ کسی از قوم
مشرک کہ در بلاد و امصار منتشر اند و عریان نمی شوند و بیہودگی نمی نمایند مجاز
قرب مسجد باشند چراکہ نزول آیہ مذکورہ نزد شما خاص بوجہ عریانی کفار بود و بس
پس معلوم شد کہ عموم نجاست مشرکین باعث قرب مسجد الحرام بود لا غیرہ
و پر ظاہر کہ عریانی من حیث ہو ربطی و نسبتی بحرمت قربت مسجد ندارد و قصہ ای
آنکہ بضمیمہ ناظر محترم تحریم و عدمش ثابت گردد لکن خصوصیتے بمسجد ندارد و استدلال
بانفس آیت است پس شان نزول با آن ربطی ندارد منتہا اینکہ محض مخالفت
شان نزول لازم آید پس شان نزول ہم مثل دیگر ادلہ مخالف مقام بحث
بحسب سند و دلالت خواہد بود و ہرگاہ شہرت نجاست کفار حرب بحد تواتر
رسیدہ و انکار بر نجاستش کسی نکردہ و کفار ذمی ہم مثل حربی بحسب الصین و در شہرت
نجاست متساوی القدمین اند و اطلاق مشرک بر یہود و نصاری و مجوس و
زنادیق و عباد اصنام وغیرہ در کتاب و احادیث آمدہ ست پس چگونہ
نجاست جمیع اصناف کفار ثابت نخواہد شد ببینید نسبت اشراک طرف یہود
و نصاری صریح در قرآن مجید مذکور ست قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ
وَقَالَتِ النَّصَارٰى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ الی قال سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
و قوم مجوس یزدان و نور و ظلمت را الٰہ قرار میدہند پس از زمرۂ مشرکین بیرون

نخواهند شد و در عنوان رساله هذا عبارت تفسیر جناب اخوند که اگر مشرک
مطلق کافر باشد ثابت میشود بصریح آیه مذکوره نجاست عینیه جمیع کفار و اگر
مشرک کافر غیر کتابی باشد ثابت میشود نجاست عینیه غیر کتابی بصریح آیه و
و نجاست عینیه کافر کتابی باجماع و روایات اهلبیت علیهم السلام انتهی **قوله**
مستند نقلی نیست **اقول** مستند عقلی ست یا نه علی الاول عدم نقلی چه ضرر دارد
حال آنکه دلیل عقلی مقدم بر همه ادله است حضرت آدم عقل را قبول کرده دین
و حیا هر دو را رد نموده بودند تا اینکه هر دو اعتراف تبعیت و ملازمت عقل نمودند
و علی الثانی پس تخصیص بیجا بود علاوه آنکه اجماع منقول بلکه مستفیض بلکه محصل
و اخبار داله بر عموم نجاست کفار یا غیر مشرک شامل ها ورد فی الناصب و غیره ثابت
مدعی فقیه بر و تشکر پس قاعده مسلمه اهل اصول را تسلیم نکردن و سند نقلی طلب نمودن
چه قدر از شاه راه انصاف بعید گردیدن ست عموم و خصوص و اوامر و حقیقت
و مجاز و اشتراک و غیره بطوریکه در اصول ثابت شده اند و برای هر یکی
محل صحیح قرار داده اند اگر مسلم نباشند علم فقه درهم و برهم و استدلات نابود
بوجه اتم خواهد شد و قواعد اصولیه را خلاف احادیث قرار دادن بعید از **عقل**
مینماید نمی بینی که در آیات و احادیث اکثر قواعد اصولیه که موافق احادیث
اند قرار داده استدلال می کنند اما نری ما فی البحار نقلا عن السرائر
من جامع البزنطی عن الرضا علیه السلام قال علینا القاء الاصول

وعلیکم التفریع وایضاً عن جامع البزنطی عن هشام بن السالم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال انما نلقی الیکم الاصول وعلیکم
ان تفرعوا وذکر السید الجلیل علی الله مقامه فی اساس الاصول
بعد ذکر هذا الحدیث حدیثاً اٰخر یعلم منه جواز استنباط کثیر من
المسائل الفقهیة من اصول الفقه ان شئت التصریح فارجع الیه
وآنچه گفته که قاعدهٔ اصل برائت و اصل طهارت معارض آن می باشد
باطل است مسئله کل شئ طاهر حتی یعلم انه قذر در صورتے معتبر است که
مستقذر بودن کفار بدلیل معتبر معلوم نباشد حال آنکه اجماع قطعی بر نجاست
ایشان موجود پس اصل طهارت کجا **قوله** الحاصل الخ **اقول** البته اقوی
ادلهٔ نجاست کفار اجماع است وظاهر آیهٔ قرآنی و احادیث مرویه وشهرت عمل
اصحاب وخلاف عامه وشعار امامیه رضوان الله علیهم اجماع کذائی را قوت
میدهد وبنسبت تقیه اعتراض کردن همانا اعتراض بر کلام الٰهی است دربارهٔ تقیه
آنچه شبه وشک داشته باشد باید که بر علماء ومجتهدین عرض کنند یا رسائل
تقیه که درخصوص همین ماده چهاپ شده اند مطالعه کنند وهرگاه هنوز احتوا
بمباحث فقهیه نفرموده اند پس آویختن با ساطین دین در مسائل اجتهادیه
چه ضرور بوده نه هر جای مرکب توان تاختن ✣ که جاها سپر باید انداختن ✣
قوله یکے از آنها آیهٔ کریمه طعام الذین اوتوا الکتاب **اقول** ماشاء الله

ے تو کارِ زمین رانکو ساختی ٭ کہ بر آسمان نیز بر داختی ٭ لفظ طعام را در معنی
خوردنی حقیقت قرار دادن واز معنی گندم کہ در قاموس وصراح ودیگر لغات
صاف وصریح موجودست وجناب علامی فہامی مولانا مجتہد العصر در رسالہ خود
بشرح وبسط بیان فرمودہ اند غض بصر کردن راہ اعتساف پیمودن ست
طرفہ آنست کہ مستفتی تفاسیر وارشاد ائمہ ہدی علیہم السلام راکہ خصوص در لفظ
طعام وارد شدہ است مطالعہ نمی کند تفسیر بالرای دلیل عصبیت یا جہل یا تجاہل
است ما را از حقیقت ومجاز بودن لفظ طعام در معانی مذکورہ بیکار یا ماموریم
برجوع طرف مصحف ناطق کہ ارشاد ایشان حجت قاطع ودلیل ساطع ست اکثر
اخبار در رسالہ جناب مولانا ممدوح مذکورست وما در اینجا احادیث چند از روضہ
کافی نقل میکنیم ابو علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن اسمعیل
عن علی بن النعمان عن قتیبۃ الاعشی قال سال رجل ابا عبد اللہ ع وانا
عندہ فقال لہ الغنم ترسل فیہا الیہودی والنصرانی فیعرض فیہا العارضۃ
فیذبح اناکل ذبیحۃ فقال ابو عبد اللہ علیہ السلام لا تدخل ثمنہا
مالک ولا تاکلہا فانما ھو الاسم ولا یومن علیہا الا مسلم فقال لہ
الرجل قال اللہ تعالی الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم فقال ابو عبد اللہ ع فان ابی یقول انما ھو
الحبوب واشباھہا ودر حدیث دیگر بعد ذکر انہ لا یومن علی الاسم

الامسلم قال لابی عبد الله ع بعض من فی البیت فاین قول الله عز و جل

وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم فقال ان ابی علیه

السلام کان یقول ذلک الحبوب وما اشبهها انتهی و فی الکافی عن ابی

الجارود قال سألت ابی جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل و طعام

الذین اوتوا الکتاب الخ فقال علیه السلام الحبوب و البقول انتهی پس

باوجود ارشاد ائمه ع که مراد از طعام اشیاء یابسه مثل گندم و شعیر و غیره ست

هر قسم رطب و یابس اهل کتاب مراد گرفتن مذهب سنیان اختیار کردن است

قوله و تقریر جدید اقول ای کاش که اول رجوع بمفتیان انوار آستان

شریعت نشان فرموده مفهوم صحیح منطوق عبارت معلوم می نمود و تاویل القول

بما لا یرضی به قائله نمی فرمود و سرگشته و هائم وادی خیال خام و وهم نمی شد

و مناسب آنکه سخیف بطور مقدمه اول عبارت شریف سید استاد را نوک زبان

قلم وقت رقم نموده و حل معانی را علی ما هی علیه نموده متوجه رد فقرات

ناصواب مستفتی شوم که محض بنای آن بر سوء ظن است که مستفتی را نسبت علم

و عمل سید استاد از سعادت و کثرت صحبت بعض ادعای شان جلوه گر گردید

عبارت شریف سید استاد سوم آنکه شبهه نیست در اینکه اگر از اراده اطعمه

یابسه قطع نظر هم کنیم باز آیه کریمه دلالت بر طهارت اغذیه رطبه نخواهد کرد تا

الزام اینکه بر مطلب تا فتن هم دلالت نداشته باشد و تفصیل اجمال آنکه لفظ طعام

در کریمہ مطلق وعام مطلق گردیدہ وند مطلق دو اعتبار ست مطلق مقید بقید اطلاق
ومطلق مطلق وظاہر اطلاق طعام بہمین صنف ثانی اعنی باطلاق در مرتبہ لابشرط
شئی است وپر ظاہر کہ تحقق آن بتحقق بعض افراد آن ہم میشود وبتقریر دیگر مے گوئم
کہ طعام اہل الکتاب حل لکم مثلا قضیہ مہملہ ست پس لاجرم مساوق جزئیہ خواہد بود
ودر حکم بعض طعامہم گشت وآن اعم ست از مدعی واستدلال بدلیل اعم از مدعی
وغیرہ خارج از داب ارباب تحصیل ست وبالجملہ استدلال بکریمہ مذکورہ بر مدعی
ناتمام خواہد بود البتہ اگر در آیۂ کریمہ لفظی مشعر عموم واطلاق باشد بمعنی اول پس البتہ
حجت بر طہارت جمیع اطعمہ خواہد بود واذ لیس فلیس ولعلی لم اسبق بہذا التحقیق
فتدبر انتہی کلامہ الشریف اقول عبارت جناب مقتدانا صافی از کدورات
وخالی از مجرد ذات ست انچہ مستفتی نافہمیدہ میگوید باعث آن قلت تدبر و
عدم مہارت از مسائل منطقیہ واصولیہ میباشد مخفی مباد کہ تامل ہر دو تقریر
جناب استاد نحریر کیست فرق عنوان وعبارت ست نہ معنون ومقصود و
داب علماء قدیما وحدیثا چنان بودہ کہ یک مقصود را در پیرایہ صد عبارت جلوہ
مید ہند مثلا میگویند کہ مطلق من حیث ہو مطلق مجرد من حیث ہو مجرد واحد ذہنی
من حیث ہو واحد ذہنی ومقصود از ہمہ واحد میباشد وانچہ مستفتی خزد را لم کردہ
تقریر اول را بر جملہ متقدمین وطبیعہ وثانی را بر جملہ متاخرین حمل ساختہ اظہار
قابلیت نمودہ ست خیال شخام دکلامش مورد ملام کما سیاتی انشاء اللہ تعالی

قول السیّد مطلق و عام مطلق **اقول** عطف تفسیری ست **قول السیّد**
مطلق مقید بقید اطلاق **اقول** مرادف عموم مرادست چراکه بعد تقریر ثانی
سیفر باید که اگر در آیهٔ کریمه لفظی مشعر عموم و اطلاق باشد بمعنی اول پس البتہ صحبت
بر طهارت جمیع اطعمه خواهد بود انتهی مقصود همین قدر ست که در آیهٔ کریمه لفظی
که دال بر عموم باشد مثل لفظ کل و لام استغراق مثلا هست نه آنکه مستفتی لفظ
مطلق بقید اطلاق را قضیهٔ طبعیه و بشرط لا تصور نموده صفحات کاغذ را پامال آنه
مراد و معنی نو ایجاد کرده است و ظاهر که در تقریر اول نه ذکر طبعیه ست و نه قدما
در تقریر اول صرف بحث در لفظ مفرد طعام ست که آیا اشعار بر عموم دارد یا نه
و العموم غیر ثابت بالجمال موافق استعمال عرف عام اطلاق مطلق بمعنی عام
فرموده اند چنانکه میگویند حکیم مطلق و حکیم علی الاطلاق و علامه علی الاطلاق
نه بر اصطلاح خاص اهل اصول و باز بخیال اینکه شاید کسے مثل مجیب از فرط وهم
و جودت فهم بلا اقتضائی مقام و حال آنرا محمول بر مصطلح اهل اصول نماید و
از اراده معنی متعارفهٔ افاضل هند تجاوز کند و اصل مقصود را نفهمد بقصد مزید
احتیاط و توضیح و تاکید عطف تفسیری نموده مفسر آن عموم را ساخت لاکن
چه معلوم بود که با وجود این و قطع نظر از قرائن سیاق و سباق باز مبتلاے
تعریضات جزئیه و نزاعات لفظیه که خارج از داب ارباب تحصیل است خواه
گردید و گرنه هرگز اطلاق مطلق نمی کرد بلکه اختراع نذکر عام مے ورزید لاکن جری القلم

بما ہو کائن حالا جناب پابند ظاہر الفاظ نباشند و تعمق بباطن معانی فرمایند کہ
برآن غبارے نیست فان صحتہ اصل مقصود وہ فی الظہور والعلن اشد من الامس
الغابر والشمس الزاہر واعلن **قول السید** مطلق **اقول** ای مقابل مقید
قول السید و پر ظاہر کہ تحقق آن بتحقق بعض افراد آن ہم میشود **اقول** زیرا کہ
تحقق مطلق ولو فی الجملۃ بتحقق بعض افراد ہم میشود واستغراق افراد رانمی خواہد
قول السید قضیہ مہملہ ست **اقول** اے مہملۂ متاخرین بقرینہ صدور آن
از کسیکہ از جملہ متاخرین ست و قرائن سیاق وسباق **قول السید** و استدلال
بدلیل اعم از مدعا و غیر آن خارج از داب ارباب تحصیل ست **اقول** چنانچہ
در روضۂ بہیہ و شرح کبیر چند جا ازان تصریح نمودہ ست من شاء فلیرجع الیہ
حالا بر اجمالی حالے می نمایم کہ مآل شبہ مستفتی ہمین ست کہ در مطلق عموم بطور
بدلیۃ ثابت میشود پس بباید دانست کہ عموم را منقسم بسہ اقسام نمودہ اند
استغراقی و مجموعی و بدلی فالعموم الاستغراقی ہو ما یراد بالعام جمیع
ما اندرج فیہ علی وجہ یکون کل واحد منہا مناطا للحکم المتعلق بالعام
والمجموعی ہو ما یراد بالعام جمیع ما اندرج فیہ علی وجہ یناط الحکم
بالمجموع والبدلی ما یکون جمیع الجزئیات المندرجۃ تحت العام مرادا
من اللفظ فی الجملۃ لکن علی وجہ یناط الحکم بواحد منہا علی سبیل المبدلیۃ
و ہر یک معنی را مقتضای مقام و محل اعتبار نمودہ اند کما سیاتی بعض منہا

وگفته اند که در مطلق دلالت بر عموم یا بر قیدے از قیود نیست بلکه مطلق دال بر
فرد لا بعینه مے باشد چنانکه خودش مستفتی از معالم نقل بر داشته المطلق هو ما
دل علی شایع فی جنسه بمعنی کونه حصة محتملة لحصص کثیرة مما یندرج
تحت امر مشترک و فی رسالة مبادی الوصول الی علم الاصول المطلق هو
اللفظ الدال علی الحقیقة من حیث هی هی من غیر ان یکون فیه دلالة
علی شئ من القیود پس هرگاه که مطلق بر حصص کثیره بطور احتمال دلالت
میکند و من حیث الماهیة قیدے از قیود مدلول آن نمی باشد و صیغه عموم
بر هر فرد بطور حتم و یقین دلالت دارد پس اثبات طهارت از آیه کریمه بصورت
حتم و یقین محال است چنانکه جناب سید خودش اشعارے باین فرموده نوشته
اند که غایة الامر اینکه بر مطلب ناقلین هم دلالت نداشته باشد بل بعضی اهل
خبره تصریح کرده اند که مدلول مطلق لبا اوقات معین فی الواقع مے باشد
اگرچه لفظ مستعمل در یقین نباشد بحیرت می فزاید که مستفتی در مطلق طعام عموم
بدلیة مراد می کردد مگر در آیه کریمه فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام
اخر چه جواب خواهد داد اگر لفظ سفر که مطلق وارد گشته مفید نسازند و عموم بدلی
میان سفر طاعت و معصیت قرار دهند کما هو مزعوم المستفتی فی الاطلاق
لازم آید که در سفر معصیت هم قصر صوم واجب باشد وانه خلاف الاجماع و
الاخبار المتواترة وکم له من نظائر متکاثرة متوافرة واگر بدلیل منفصلی سفر را

مقید بطاعت نمایند کما هو فی الواقع پس در آیه طعام هم بدلیل اجماع و اخبار و تفسیر
ائمه بحبوب مقید باید ساخت خلاصه در اصول ثابت یافته که مطلق محمول بر مقید
میشود و عمل خاص مقدم بعام میگردد کما لا یخفی علی من جاس خلال هذه الدیار
البتة قضیه عموم و استغراق است و عموم طعام غیر ثابت چه در آیه لفظی از الفاظ
عموم نیست و در عموم جنس مضاف بحث عظیم است و رای اکثر بر عدم عموم است
و هو مختار السید العلامة خلافا للشهید و استدلال شان از صحت استثنا بر عموم هذه ال
است بجواز استثناء در غیر عموم هم در مقام ابهام و اعداد و غیره کما نص علیه السید
الاستاد فی المدارة الشفاهیة و اصولیین در مقاماتیکه عموم بدلیه باثبات رسانیده
اند اینجا هیچیک از آن نیست مثلا گفته اند که اگر نکره در سیاق استفهام آید افاده
عموم می دهد کما فی قولک هل اکرمت رجلا فمفاده السوال عن جمیع احاد
الرجال انه وقع الاکرام علیه لکن علی سبیل البدل فالمسئول هو
اکرام الواحد وان دفع السوال عن الفذ و همچنین نکره واقعه سیاق شرط
در صورتیکه حکم معلق علیه مطلق فعل باشد کما فی قولک ان جاءک رجل فاکرم
عمروا افاد ثبوت وجوب اکرام عمرو بمجرد مجئ ای رجل کان فیشیر الی العموم
البدلی و کما فی نحو ان اکلت فانت حر فظاهر اللفظ دوران الجزاء مدار مطلق
ماهیة الشرط فیرجع ایضا الی العموم البدلی و ظاهر التعلیق علی الطبیعة
دوران الحکم علی مجرد ذلک من دون اعتبار شئ عن الخصوصیات فیه

الا انه کغیره فینصرف الی الشائع ومع ذلک کله چون طعام در آیهٔ مذکوره
بوجه تفسیر آن بحبوب وشیوع آن بمعنی گندم معین فی الواقع است پس لامحاله
منصرف بسوی معنی شائع خواهد بود وکذا الآیهٔ ان یتبعون الا الظن ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا در صورتیکه مفرد محلی باللام مفید عموم نباشد
مطلق خواهد شد پس لاجرم عند الاصولیین المحققین لفظ ظن مقید بعض ظنون
که در اصول دین وغیره نباشد خواهد بود وعموم بدلیه اینجا معتبر ساختن پای
اصول را درهم شکستن است و در واقع ونفس الامر قضیه طعام اهل الکتاب
حل لکم مثل قضیه الحیوان انسان ههنا متاخرین صادق جزئیه است وطریق
عموم افرادی اینجا جاری نمی شود کما لا یخفی **قوله** دراین تقریر دعوی دوام است
یکی آنکه طعام در مرتبه لابشرط شئی می باشد **اقول** همین مراد سید استاد است
دون الثانی **قوله** دوم آنکه اگر در مرتبه بشرط لاشئی می بود بر مطلب مدعیان
طهارت دلالت میکرد **اقول** هذا توجیه القول بما لا یرضی به قائله
چراکه مستفتی چند کتب منطقیه مثل سلم وحمد الله وحواشی چند مطالعه کرده بعبارات
ایشان را بجنسه برداشت وازرطب ویابس تمیز ناکرده چند سطور رعامیانه
نگاشت حال آنکه لازم نیست که جناب سید هم مثل ایشان تعبیر فرماید مرتبه
بشرط لاشئی وقضیه طبعیه از عبارت جناب سید خیال نموده یعنی چه مقصود
همین قدر است که مطلق بقید اطلاق که مرادف عموم واستغراق است از آیه مذکوره

مستفاد نیست گو اینچنین تعبیر خلاف صاحب سلم و شرح ایشان باشد **قوله**
قضیهٔ مهمله قدمائیه می باشد و نحو قضیه در هر ماده مساوی جزئیه است **اقول**
مراد از عبارت سید تحریر مهمله قدمائیه نیست و مرتبه لابشرط شئ بوجه اہمال و
عدم تقیید و عدم دلالت بر تعیین در مهمله متاخرین هم جاری می شود چرا که تعریف
مطلق بنابر تخصیص اصولیین آنست که هو اللفظ الدال علی الحقیقة من حیث
هی هی من غیر ان یکون فیه دلالة علی شئ من القیود کما فی رسالة
مبادی الوصول الی علم الاصول پس مطلق که بنابر تسلیم مستفتی مهمله متاخرین
است و آن عبارت است از حقیقت من حیث هی هی و حقیقت من حیث هی
هی مرتبه لابشرط شئ پس جناب سید مهمله متاخرین را در این مرتبه منسلک
فرموده اند نه مهمله متقدمین را کما زعمه المستفتی و بعد التسلیم چون مستفتی بعد
چند سطور خودش می نویسد که در احکام شرعیه مفاهیم ذهنیه موضوع نمی باشند
و ماهیت مطلقه و مطلق ماهیت متعلق احکام شرعیه نمی باشد احکام شرعیه تعلق
بافراد دارند پس در قضیه طعام اهل الکتاب جریان احکام افراد بنابر خودش
قول مستفیض ضروری افتاد و در صورتیکه موضوع قضیهٔ مهمله قدمائیه محکوم علیه
باحکام افراد یعنی جزئیات باشد مثل الانسان کاتب هر آئینه از ملازمت او
بجزئیه گریزی نیست فیلازمان قطعاً **قوله** در مهمله متاخرین حکم محمول
بر هر فرد موضوع بطریق عموم افرادی علی سبیل التبادل جاری میشود۔

اقول جریان مطلق بر عموم علی البدلیة بعض جا مسلم نه اینجا و نه در آیه سفر
کما مر فلا یعقل قوله پس دلیل اعم از مدعی نیست اقول مهمله متاخرین گاهی
در ضمن جمیع افراد چون الانسان حیوان و گاہے در بعض چون الحیوان
انسان متحقق مے باشد و مدعی حلت قایل استغراق و عموم ست بمعنی اول
و هو اخص من المهملة لتحقق المهملة فی الاول و عدم تحقق الاول
فی الثانی قوله و طعام را در مرتبه لا بشرط شئی تصور فرموده و قضیه را مهمله
قرار داده اعتراض کردن خلاف مسلک اہل اصول است اصولی نص کرده اند
که احکام شریعت با نفس ماہیت من حیث ہی ہی تعلق ندارند اقول چون
مرتبۂ لا بشرط شئی را مرتبۂ اطلاق میگویند و مطلق در بسا مواد محمول بر مقید
میشود و از حمل مقید بر مطلق لازم می آید دون العکس پس خلاف مسلک
اہل اصول کجا و تعلق احکام شریعت نه با طبیعت مجرده است و نه با صرف افراد
کما زعمه المستفتی بلکه با طبیعت بحیثیت اتحاد او با افراد کما نص علیه الحبر العالی
فی هدایة المسترشدین و قال و الحق ان یقم متعلق الاحکام الشرعیة
انما هی الطبائع من حیث اتحادها مع افرادها و کونها عنوانات لمصادیقها
من غیر ان یکون الافراد بنفسها متعلقا بالاحکام بل من حیث اتحادها
مع الطبیعة حیث ان الامر قد تعلق بالطبیعة من الحیثیة المذکورة
فیما اشرنا الیه و ح فاما ان یتعلق الامر بها من حیث اتحادها مع فرد

بخصوصها ومع فردما او جمیع الافراد انتهی بقدر الحاجة اگرچه کلام برغانی در مفرد

معرف باللام ست الا غرض از نقل عبارت آنست که صرف افراد هم تعلق

باحکام ندارند بلکه طبیعت من حیث الاتحاد بالافراد متعلق باحکام شرعیت میشود

وچونکه اینجا طعام در واقع وبحسب دلیل خارجی معین ست لهذا منصرف بسوی

آن وطبیعت مع فرد مخصوص مراد خواهد بود **قوله** واگر قضیه مطلق مساوی جزئیه

باشد در بحث اطلاق استدلال عموم بالفاظ مطلقه لغو می باشد اه **اقول**

چون مستفیض بعد چند سطور می نگارد که بالجمله آیهٔ کریمه بنابر مذاق اهل منطق

قضیه مهمله وبنابر قواعد اصولیه مطلق ومفهوم کلی افرادی مصطلحه اصولیین

است انتهی پس در مصداق هر دو فرقی ظاهر نیست فرق تسمیه بجه کار می آید

پس آیهٔ کریمه را مهمله اعتراف نمودن واز جزئیت انا نموده شد از شاهراه اصول

دور افتادن ست نمی بینی که آغا برغانی در شرح معالم در بحث عموم افاده

فرموده تا انتها انه اذا دار الامر فی المفرد والمعرف بین کونه للعهد او

الجنس او العموم فان کان هنا معهود حمل علیه لانصراف

التعریف الیه کما عرفت الا اذا کان فی المقام ما یفید ارادة غیره

کما اذا قال لا تنقض یقین الطهارة بالشک فی الحدث فان الیقین

لا ینقض بالشک اذ التعلیل ظ فی ارادة العموم وان لم یکن هناک

موجودا انصرف الی الجنس والقدر اللازم منه ثبوت الحکم لذلک الجنس

علی سبیل الاهمال الراجع الی جزئیة علی ما هو الحال فی القضایا المهملة
کما اذا قلت جاء الانسان و اکرمت الرجال و کذا الحال فیما اذا انذر
اکرام الانسان او دفع الدرهم الی الفقیر و نحو ذلک و لو لم یصح حمله علی
ذلک لزم حمله علی العموم انتهی جناب برغانی اعلی الله مقامه اگرچه این افاده
را در بحث عموم نوشته الا شبهه ندارد که مآل مهمله متاخرین و مطلق یکی میباشد
و هر گاه که مهمله بسوی جزئیت راجع میباشد پس مطلق هم منصرف بسویش خواهد شد
نه بسوی عموم پس جناب سید استاد که سید المتاخرین است طعام اهل الکتاب را
قضیه مهمله ارشاد فرموده افاده فرموده اند که در حکم بعض طعامهم چه قدر از علم
اصول و منطق مطابقت دارد و الفاظ مطلقه را محمول بر عموم بدلی در مقاماتیکه
کرده اند اینجا منحک از ان نیست که امر ملکه اینجا حمل مطلق بر تقیید و جزئیت بوجه اهمال
و مقطوعیت اجماع و اخبار ائمه و اطلاق طعام بر گندم عند العرب لا بد است
پس عموم بالفاظ مطلقه علی الاطلاق غیر مسلم **قوله** و در صورت بشرط لاشئ
اقول قضیه طبعیه در صورت بشرط لاشئ و بوجه شرط وحدت ذهنیه از تعبیرات
صاحب سلم و ملا احمد الله و غیره مے باشد و جناب سید این چنین تعبیرات
بطور تقلید نفرموده اند مستفیض عبث عبث کاغذ را سیاه کرده بقصص و حکایات
می پردازد جناب ممدوح مطلق مقید بقید اطلاق را مرادف عموم قرار داده اند
نه قضیه طبعیه و آنچه میگوید که قضیه طبعیه مفید علوم جنیت اگرچه جناب سید از قول

خودش مطلق بقید بقید اطلاق بقضیہ طبعیہ ارادہ نفرمودہ الا اینجا قول مستفتی
علی الاطلاق صحیح نیست چراکہ از طبعیہ فوائد عظیمہ وثمرات جلیلہ بر می آیند
نظیرش آنکہ آیہ یا نار کونی بردا وسلاما کہ رب جلیل در بارہ حضرت خلیل
ارشاد فرمودہ است مفسرین تصریح کردہ اند کہ چون توجہ خلیل بذات احدی بود وواسطہ
قبول نکردہ بود خداوند با واسطہ ملک توجہ بجانب او نمودہ خطاب باتش
نمرود فرمود چون خطاب بطبیعت آتش بود کہ سرد بشود از ہیبت امر الہی ہفت
شبانہ روز وبعضی روایت چہل شبانہ روز از جمیع آتشہای روئے زمین گرمی
فرار نمود انتہی پس معلوم شد کہ بلحاظ طبیعت قطع نظر از افراد افادہ جلیلہ می بخشند
وایضا دانستی کہ تعلق احکام با طبائع من حیث اتحاد آن با فراد است افراد
بنفسہا متعلق احکام نیستند بلکہ گاہ است کہ توجہ بسوی افراد بوجہ غیر محصور بودن
یا بوجہ عدم معلوم بودن آن اصالۃ ممکن نمی باشد پس ناچار حکم ور محصورہ ہم بر نفس
حقیقت خواہد بود کما ذہب الیہ المتقدمون من العلماء وصرح فی الکتب المنطقیۃ
قولہ علاوہ ازین کسی از اصولیین برائے تفہیم اطلاق الفاظ مطلق احتیاج
لفظی وعلامتی بیان نفرمودہ است **اقول** این مقولہ مستفیض با عبارت
جناب سید چہ ربط دارد معلوم نیست کہ قدح وجرح است یا تحقیقی جداگانہ
اگر قدح وجرح است پس بر کدام عبارت جناب سید برای تفہیم مطلق علامتے
لفظی قرار ندادہ اند واگر تحقیقے جداگانہ است پس معلوم کہ در مطلق کل آحاد

مدلول لفظ نمی باشد آرے مطلق بخصوصیات بمقامات عدیده منصرف بسوے
افراد شایعه مے گردد چنانچه اگر کسے برائے خریدن عبد کسے کسی را وکیل
کند پس ظاهر که این توکیل بسوے بنده سلیم خالی از عیب منصرف خواهد شد
وتحقیق المقام مواضع آخر قوله وانزلنا من السماء ماء طهورا فتحریر
رقبه اقول آیهٔ اولی بحیثیت اطلاق افادهٔ عموم نمے دهد البته بحیثیت
آنکه نکره در مقام امتنان است افاده ظهور جمیع افراد میاه نازله
ثانیه یعنی الذین یظاهرون من نساءهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر
رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر
بتصریح فقهای معتبرین مقید است برقبه مومنه اگرچه صاحب معالم
بخلاف آن قائل گردیده ومع ذلک اگر استغراق هم مراد باشد نسبت
افراد شائعه یعنی رقبات مومنات منصرف خواهد بود کما ادعی الیه البرغانی
فی بیان وقوع النکرة فی سیاق الامر قوله بالجمله کریمه بنا بر مذاق اهل
منطق قضیه مهمله وبنا بر قواعد اصولیه مطلق ومفهوم کلی افرادی مصطلحه اصولیین
است وباعتبار لحوم وذبایح ومحرمات حلیت هر فرد طعام علی سبیل البدلیة جاری
اقول چون اهل اصول قضیه مهمله را مطلق منخوانند ومهمله قوت جزئیه دارد
کما نقل عن کلام العلامة البرغانی پس مطلق هم مقید بقید جزئیه خواهد بود
الحمد لله که مستفیض بعد مدت مدید سر بتسلیم افگند که آیه مذکوره قضیه مهمله

معبر مطلق ہست وجناب سید ہم از عبارت خود چنین ارادہ فرمودہ بود
سعد وشود سبب خیر گر خدا خواہد ای کاش کہ لحوم وذبائح ومحرمات
را با ضمیمہ طعام رطب استثنا می نمودہ حلت ہر فرد طعام علی سبیل البتۃ
جاری میفرمود تا زمام شریعت از دست نداوے وسر گشتہ بوادی خیالات
فاسدہ نگشتی الا سہ ما کل ما یتمنی المرء یدرکہ تجری الریاح بما لا
تشتہی السفن ❊ وچون شبہہ عموم بدانی از تقاریر ماسبق در کریمہ مذکورہ برطرف
گردید پس راقم را حاجت اعادہ نیست قولہ واگر فرض کنیم کہ اہل حجاز گندم را
الخ اقول مطلب مستفتی ازین عبارت آنجناب معلوم میشود کہ لفظ طعام
کہ مفسر بمعنی حبوب وبقول ہست شامل طعام رطب ویابس ہر دو میباشد و
این وہم فاسد در ذہن اغبیا ہم جا نمیگیرد چہ جائے از کیا چرا کہ اگر لفظ
طعام در آیہ کریمہ پختہ وغیر پختہ وہر رطب ویابس کہ مباشر برطوبت کفار باشد
شامل میشد حاجت تفسیر آن بحبوب وبقول کہ در اخبار ائمہ وارد ہست نمی
گردید اہل عرب ولغت لفظ طعام را بے شبہہ اکثر بر گندم اطلاق مے کنند
پس انچہ در رسالہ لدنیہ معنی طعام گندم نوشتہ معنی ظاہر ہست وبطور حصر نیست
در بطون آیہ شامل گندم وشعیر وغیرہ الا ما استثنی من الرطب وغیرہ وعبارت
مستفتی کہ بفرض محال موہم میشود یا اندیشہ اش فاسد ہست یا عمداً از عبارت رسالہ
جناب مقتدانا کہ از چند کتب لغت ومحاورہ عرب سند برین مدعا آوردہ اند

غض بصر مینماید اگر کتب مبسوطه را معاینه کردن نمیتواند مختصرات لغت صراح و منتخب وغیره به بینند فی الصراح طعام بالفتح خوردنی وگندم و فی الحدیث کُنّا نخرج صدقة الفطر علی عهد رسول اللہ صلعم صاعاً من طعام اوصاعاً من شعیر جناب علامہ در کتاب مستطاب منهاج الکرامہ می فرماید ابا حوا المغصوب لو غیّر الغاصب الصفة فقالوا ان سارقاً دخل بدار شخص له فیها دوابّ ورحی وطعام فطحن السارق طعام صاحب الدار بدوابه وارحیته ملک الطحین بذلک فلو جاء المالک ونازعه کان المالک ظالماً والسارق مظلوماً فلو تقاتلا فان قتل المالک کان دمه هدراً وان قتل السارق کان شهیداً خلاصه اینکه لفظ طعام بمعنی گندم چنان شائع ومشهورست که اگر در مختصرات لغت مطالعه بکنند در یابند که اکثر اطلاق آن بر گندم ست وانچه که تفسیر طعام بحبوب وبقول فرموده اند مراد از حبوب گندم وجو وماش ومانند آن واز بقول سبزیها ست وطعام پخته ورطب که مباشر برطوبت ایشان باشد ازان مراد گرفتن چه قدر دلیل تعصب واعتساف وانحراف از شاه راه انصاف می نماید ومعنی حبوب و بقول در لغت مطالعه بکنند حبوب بمعنی دانها وبقول کل نبات اخضرت له الارض نحو بقل وبے شبهه بحسب تبادر مراد از حبوب وبقول یابس ست داگر رطب هم مراد بگیرند باید سندے بیارند وبدونه خرط القتاد اما انچه گفت

در قرآن مجید لفظ طعام در پانزده شانزده الخ بغیر سند مسلم نیست واگر قرینه بر
گندم موجود باشد یا تفسیرش بغیر حبوب ماثور گردیده هر آینه همان متحقق خواهد بود
چنانچه در آیهٔ کریمه احل لکم صید البحر وطعامه که مراد ازان ماهی است بلا خلاف
چراکه اضافت طعام طرف بحر صریح است بر اینمعنی باقی ماند وهم مستفتی که درین
آیه لفظ طعام دوم هر قسم رطب ویابس را شامل است باید که لفظ طعام اول هم
هر دو را شامل باشد چنان خیال می کنم که عبارت نامربوطه خود را فراموش
میکند خودش در سطور بالا نوشته است که باستثناء لحوم وذبائح ومحرمات حکم
حلت بر هر فرد طعام علی سبیل البدلیه جاری میشود وهرگاه در لفظ طعام دوم
لحوم وذبائح مسلمانان هم مراد بگیرند ودر لفظ طعام اول نگیرند پس بقول
مستفتی در یک آیه ویک موضوع ویک حکم دو معنی برای لفظ واحد بلا وجه
خاص مراد گرفتن چه معنی دارد فما هو جوابک فهو جوابنا پس وجوهات ثلثه که
در رد تفسیر امام علیه السلام پرداخته است قابل التفات نمی باشد اما اول پس لفظ
حبوب وبقول بحسب لغت وعرف دال است که چنان طعامی باید که بتقدیر
مباشرت قابل تغسیل باشد واز لفظ حبوب طعام پخته مراد گرفتن وسیل سودای
خام واشعار تدلیس عوام کالانعام دارد اما کلام طبیب بمریض که گوشت مخور
الا حبوب وبقول مشعر است باستثناء منقطع ومفهوم از حبوب وبقول درین کلام
نواکه ودانهای وترکاری خواهند بود نه شیر برنج وپلاؤ وحلوای سوهن

کما زعمه المستفتی و از فواکه و دانها و ترکاری هم آنچه قابل طبخ یا غیر طبخ است بحسب
عرف اراده کرده خواهد شد اگر طبیب مریض را انار یا انگور تجویز کند و مریض پرسد
مطبوخ یا غیر مطبوخ درین صورت برای مریض علاجے دیگر مثل مالیخولیا تجویز
خواهد شد و همچنین اگر طبیب بگوید که ساگ میتهی بخورد و مریض پرسد که بچه طور
پخته یا غیر پخته همان آش در کاسه فاسد المزاج محتاج علاج دیگر خواهد شد و اگر در
آیۀ کریمه طعام عام باشد تاهم باید که مثل تخصیص غیر لحوم غیر مباشرت دست یهود
و نصاری بکنند لئلا یلزم خلاف الاجماع و الاحادیث الماثورة پس طعام هر قسم
بمقابل لحوم وقتی حلال خواهد شد که مباشرت رطوبت کفار نباشد چنانچه
تفسیر حبوب و بقول شعار بریں دارد فتامل و تفکر اما ثانی پس لفظ حبوب
و بقول نه در معنایش اغراق است و نه اجمال بحسب عرف و لغة لفظ حبوب و
بقول همان طعام خواهد بود که بتقدیر مباشرت قابل تغسیل باشد نه مستعمل اهل
کتاب بلا تطهیر اما ثالث پس میگوییم که بیان حلیت طعام اهل کتاب بعد از
حلیت طیبات که غیر ذبائح ایشان دران داخل است بنا بر اهتمام بشان طعام
ایشان ست تا توهم نشود که همچنانکه ذبائح ایشان حلال نیست غیر ذبائح
ایشان مثل حبوب و بقول نیز حلال نیست صرح بذلک ملا محمد تقی فی تفسیره
و حکم کثیر المنفعت درین آیه بشمول طعام ذکر نکاح است که حاجت بآن بیشتر می
افتد علی ابن ابراهیم گفته که بعد از آنکه حق تعالی حکم بتحریم زنان کتابیه در سوره

بقره باین آیه نمود و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن درین سوره حکم بتحلیل
آن کرد بنابرین باید که این آیه ناسخ آیهٔ سورهٔ بقرهٔ باشد انتهی و وجه تخصیص
اهل کتاب که جناب مقتدانا ارشاد فرموده اند و نیز در تفاسیر موجود است
خالی از قوت نیست مستفتی را باید که از راه اعتساف نه بیند و انصاف را
از دست نه دهد آیا کثرت یهود و نصاری در مدینه و شهرت اختلاط ایشان
با مسلمانان با سوال راوی از طعام ایشان نبوده که این وجه تخصیص
در ذهن مستفتی کافی نمی آید آیهٔ کریمه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر ندا میدهد که حکیم علی الاطلاق چقدر بر بندگان خود اوامر و نواهی را آسان
کرده است حبوب و بقول جمله ملل کفر بر ما و شما حلال کرده اگر این نعمت
یُسر عطا نمیکرد کیفیت عُسر در آن هنگام البته معلوم می شد نمی دانم که از
نخوردن طعام اهل کفر چه دقت و عسر لازم می آید فعلیک البیان
مگر آنکه بگوئیم برای ملازمین سرکاری زیرا که کثرت اختلاط آنها با ما بیشتر باشد
بنگالیها از هنود و شلثه امریست جلی و پابندی احتیاط با وجود کثرت اختلاط
امریست لایعنی یا بگوئیم که برای اهل اکبرآباد خاص مشقت و دقت است
که کثرت هنود و قلت مسلمانان مانع خوردن و آشامیدن اغذیه لذیذه رطبه
و شیرینی تر و تازه که نزد اهل تقوی برابر لحم خنزیر میباشد میگردد من بچشم خود
در انجا مشاهده کرده ام که اکثر اهل اسلام با دعوای محبت اهل بیت علیهم السلام

در خوردن شیرینی ساختهٔ هنود و لها البته دارند و حریصانه چنان بر آن می افتند
که تو گوئی مگسان در شکرستان آنجا نه واعظی نه ملائی که مواعظ گفته ایشان را
ازین حرکت و تحریص باز دارد و نه کسی از اهل تقوی که خود احتراز بکند بعض
اهل علم میخواهند که در آیات و احادیث تاویلات علیله پیدا کرده طهارت
اهل کفر را باثبات رسانند و شیرینیها بلع نمایند و لکن لا یصلح العطار ما
افسد الدهر **قوله** و آنچه بعض علما احتمال منسوخ بودن این آیه از کریمه
انما المشرکون نجس الخ فرموده اند بدو وجه غیر مسلّم **اقول** هر دو وجه غیر
موجه محض استحسانی ست که کسی از علماء نقاد در نسخ شرط آن نه کرده اند
تفسیر کریمه و علی الذین یطیقونه الآیه در صافی وغیره از ائمه ماثور و معذلک
منسوخیت آن در تفاسیر فریقین مسطور و بر السنه مفسرین علماء مشهور پس استلزام
در منسوخیت و عدم تغییر پیدا نیست و اما ثانی آن پس اشتراط آن غیر بین
و احتیاجه الی المبین بین و البین هناک غیر مبین و لا بنفسه بین و لا اثباته
بین **قوله** دلیل دوم آه **اقول** هیچ خبری صحیح هنوز در باب طهارت
مشرکین پیدا نه گردیده و حمل اخبار طهارت بعضی بر تقیه و بعضی بعد غیر نقیة
السند و الدلالة بوجه خلاف اجماع وغیره ضرور و لابد افتاد و قرائن صحت
مقبوله عمر بن حنظله در ما سبق گذشت حاجت تکرار نیست و کسانیکه بر آن
طعن نموده اند مقتدا و مقلد مستفتی درین مسئله که صاحب معالم است بر آن پرداخته

وگمان می برم که هنوز معنی مقبول معقول و مفهوم ذهن رسای سامی را هم نگردیده **قوله** و دلیل سوم آه **اقول** مطابق ظاهر قرآن نجاست مشرکین هست چنانچه در اول بحث از تفاسیر و کتب معتبره سند آن در آورده‌ام و لفظ طعام در آیهٔ مذکوره شایع بمعنی گندم ست چنانچه پیشتر ازین از لغات و احادیث و عبارت کتاب علامه بثبوت رسیده و اگر عام هم باشد روایات صحاح و متقدمه و اجماعات محققه و محکیه مخصص و معارض خواهد بود و جواب مصححهٔ اسمعیلیه هم مذکور گردیده که از لفظ طعام مراد قسم حبوب و غیره یا محل آن تقیه بوده باشد کما مر تفصیله فتذکر و احتمال نهی تنزیهی در مضامین احادیث مشعر نجاست خلاف عقل و اجماع قطعی ست بلکه اعتقاد بآن حرام **قوله** دلیل چهارم **اقول** این خیال خام و تقلید مستفتی بر مجتهدین حرام چراکه اخبار نجاست نزد ناقلین طهارت بمشابه قوت دارد که بجهت آنها رد و طرح اخبار طهارت را سامی نماید چراکه در مقابل اجماع منقول بلکه مستفیض بل متواتر بل محفوف بل محصل شواذ غیر نقیة السند و الدلالة چه وقعت دارد که مبالاتی در طرح آن کرده آید هرگز بدین حبارات نخواهد کرد هر که مذاق از سلیقهٔ تفقه داشته باشد و جمع بین الادله وقتیست که مناسبت در متعارضین باشد و اما چون احد المتعارضین مورث اقوای ظنون باشد و متعارض دیگر موجب ضعف هم نباشد پس بجز طرح چه چاره زیراکه اعمال اضعف در اراجح و لو فی الجمله هیچگونه مجوز نمیتواند بود

فافهم قوله دلیل پنجم اقول ظواہر قرآن موید قائلین طہارت و مقوی
قول مثبتین نجاست امی باشد حاجت تاویل و طرح نیست کما مر فتذکر
قوله دلیل ششم اقول دانستی که برائۃ اصلیه اینجا بمقابله اجماع قطعی
کی معتبر خواہد بود چرا که اصل مقام نہوض اصل عدم نص و برہان است پس
بعد تحقق آن از اجماع و ظواہر آیات وصریح روایات اصل درین مقام
بے اصل خواہد بود والا سقوط تکالیف اصلیه لازم خواہد آمد و آیه انما
المشرکون نجس متنازع فیہا در لفظ نجس نیست البته خلاف است در اطلاق
لفظ مشرک بر اہل کتاب کما مر فی عنوان الرسالة قوله دلیل ہفتم اقول
کفی فی رده ما قال الشیخ بہاء الدین العاملی فی رسالته انی ارسلت
الی بلاد الروم ان الروایة لم یثبت عندنا صحتہا فضلا عن تواترہا
وعلی تقدیر صحتہا فاحتمال علمه صلعم بشراء تلک الیہودیة ذلک اللحم
من جزار مسلم اما باخبار احد من الصحابة او بالہام ونحوه قائم
والتقریب لا یتم بدون بیان انتفاءه انتہی اما دخول نصاری در مسجد
و اجازت رسول خدا برای نماز در آن مسجد ثابت است و بر تقدیر صحت
یحتمل که برای مصلحتے واقع شده باشد تعجب نیست که مستفتی بقصص و حکایات
و بکیت وذیت می پردازد و اجماع که بر نجاست واقع شده از ان غض بصر
می نماید قوله خلاصة الحال تحقیق چند امور مقصود است اولا الخ اقول

اگر از آیات قرآنی و احادیث ائمہ قطع نظر هم کنیم باز اجماع قطعی بر ہانیست
قوی بر نجاست کفار و خلاف اسکافی و عمانی معتدبه نیست کما افاد السید
ادام الله افاداته فی الرسالة و منا تفصیله باتم وجوه و هرگاه علما جدیدا و
قدیما در مصنفات خود ها نوشته اند که کفار نجس العین اند و همین شعار امامیه از قدیم
الایام بوده و لا یوجد فی الکتب المصنفة للامامیة و اهل السنة و لا یسمع من
الموافق و المخالف الا هذا فهذه المسألة اجماع من الکل و شهرة هذه المسئلة
عن قدیم الایام **قوله ثانیا اقول** از تقریر ما سبق جوابش مستنبط می شود
و چونکه جناب شیخ مفید علیه الرحمه خود قائل نجاست مشرکین بودند و الکراهة
فی قوله محمول علی ارادة التحریم پس گمان نمی برم که اقوال قدمای اصحاب
بر جناب شیخ مخفی بوده باشد **قوله ثالثا اقول** دخول معصوم در این
اجماع قطعی از یقینیات است و دانستی که شهرت عظیمه که در قدمای اصحاب
متحقق و مخالف معلوم النسب باشد الحاق آن بمجمع علیه کرده خواهد شد چرا که
عادت بموافقت ایشان معصوم جاریست کما مر سابقا من کتاب اساس
الاصول لجناب السید المقبول عند الفحول فتذکر و اجماع خواه در زمن ظهور
معصوم علیه السلام باشد یا در زمن غیبت تحصیل علم آن فقها را دشوار
نیست چنانچه سابقا معلوم شد که علم اجمالی بانعقاد اجماع در زمن غیبت معصوم
هم متحقق میشود و جناب سید دعوی اجماع محقق فرموده اند پس انحصار علم اجماع محقق

برهان معصوم بیجا **قوله** رابعا **اقول** شهرت اگر در قدمای اصحاب متحقق و
مخالف معلوم النسب باشد و شهرت بی اصل و موهومه مثل تنجیس آب چاه
بمجرد ملاقات نجاست نباشد خواه بطور استقلال یا بعنوان مرجحیت حجیت
می باشد کما مر فتذکر پس الحاق آن با جماع مضایقه ندارد **قوله** خامساً
اقول قصۀ عدم نجاست علینیه بمقابلۀ ادلۀ قویه نجاست چه وقعت دارد
پس لاریب اجتناب از کفار که متعدی بنجاست باشند لازم است مکلف در
خلاف آن آثم میشود **قوله** سادسا **اقول** اجماع قطعی نسبت جملۀ اصناف
کفار متحقق گردیده و آیۀ انما المشرکون نجس نسبت جملۀ اصناف کفار که موحد
نیستند وارد گردیده و در مشرکین یهود و نصاری وغیره اصناف کفار داخل
اند سیما قوم یهود که بظاهر هم کسی خلافی نگفته پس نجاست کفار بالعموم از
اجماع و آیه مذکوره ثابت است صاحبان تقوی و ایمان را باید که از
تمامی کفار احتراز و اجتناب نمایند و خواه نخواه از برای خوردن شیرینی
و رعایت و پاسداری حکام این چنین اجماعات را برهم نسازند و نظر
بظاهر آیۀ کریمه و اخبار و سیرت ائمه علیهم السلام کرده پابند ملت بیضاء
پیرو شریعت غرا باشند و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تمت

الحمد لله که این کتاب بتاریخ دهم ماه ربیع الثانی ۱۲۹۷ هجریه باهتمام سید عابد علی طبع شد

دستخط قبلہ و کعبہ بحر العلوم جناب مولوی سید علی محمد صاحب

دام ظلہ العالی

باسمہ سبحانہ و بحمدہ ما اعلیٰ شانہ

اجدت فیما افدت ایہا المجید الامجد الوحید الاوحد البحر العلام البحر الطمطام

سلالۃ الاماجد الافاخم الاکابر وارث المجد و الفضل کابراً عن کابر صاحب

النظر الدقیق و الفکر العمیق و الطبع النقاد و الذہن الوقاد حاوی

الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول ذو المؤلفات الشریفہ و

المصنفات الشہیرۃ المنیفہ الرائع فی ریاض العلوم الشرعیہ الاصلیہ

منہا و الفرعیہ و الکارع من حیاض الفنون العقلیہ بالضوابط المرعیہ

صدر الفضلاء بدر الکملاء نخبۃ العلماء ناصر شریعت جدہ و عترتہ المصطفیٰ

جناب المولوی السید ناصر حسین لازال کاسمہ ناصراً للدین

المبین و عضداً للشرع المتین و اللہ الموفق و المعین ۔

حررہ بیمناہ الوازرۃ الداثرہ خادم الشریعۃ الطیبۃ الطاہرہ

علی بن محمد سلطان العلماء اوتی کتابہ بیمناہ فی الآخرہ

علی مع الحق و الحق مع علی	سید علی محمد